

نظام نوین بین‌الملل و مدیریت بحران‌های بین‌المللی

محمود واعظی*

چکیده

مطالعه تجربیات و شیوه‌های مدیریت بحران‌های بین‌المللی توسط چهار قدرت بزرگ (امریکا، اتحادیه اروپا، چین و روسیه) در پیش و پس از جنگ سرد، و بهره‌برداری از آن برای شناخت دوران انتقالی نظام بین‌الملل و شرایط پیچیده می‌تواند تلاش علمی مهمی به حساب آید. تجربیات و رویکردهای هر یک از این قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی از قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی استراتژیک آنها نشئت می‌گیرد، اما آنچه در این میان اهمیت اساسی دارد، تحولات نظام بین‌الملل و تأثیر آن بر ساختار تصمیم‌گیری است. به همین دلیل، در این مقاله تلاش می‌شود به این پرسش مهم پرداخته شود که تحولات نوین نظام بین‌الملل چه تأثیری بر ساختار تصمیم‌گیری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی داشته است. در این مطالعه، دو ویژگی خاص این بحران‌ها یعنی تنوع دامنه آنها و افزایش تعدادشان در دوران پس از جنگ سرد نیز مورد بررسی قرار گرفته و به پیچیدگی‌های خاص مدیریت قدرت‌های بزرگ از حیث شرایط خاص رقابت و همکاری آنها در حل و فصل این بحران‌ها نیز اشاره می‌شود. در نهایت، این مقاله به اشتراکات و تفاوت‌های مدیریت بحران هر یک از قدرت‌ها در دوران پس از جنگ سرد، با توجه به منافع و اهداف آنها می‌پردازد.

واژگان کلیدی

مدیریت بحران، نظام بین‌الملل، قدرت‌های بزرگ، امریکا، اروپا، چین، روسیه.

Email: vaezi@csr.ir

* استادیار پژوهشی و معاون پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک

تاریخ پذیرش: ۸۹/۰۵/۱۶

تاریخ ارسال: ۸۹/۰۳/۲۵

فصلنامه راهبرد / سال نوزدهم / شماره ۵۶ / پاییز ۱۳۸۹ / صص ۴۲-۷

مقدمه

در دوران جنگ سرد، بحران‌های بین‌المللی عمدتاً توسط دو ابرقدرت مدیریت می‌شد و بحران‌ها عمدتاً نه به خودی خود، بلکه به واسطه تحریک یا حمایت یکی از این دو ابرقدرت یا قدرت‌های تابع بلوک آنها بروز می‌کرد و با تلاش ابرقدرت دیگر و بلوک همراهش چه از طریق مبارزه با آن و چه با دادن امتیازاتی مدیریت می‌شد و به پایان می‌رسید. بحران موشکی کوبا نمونه خوبی از این دست است. این بحران به واسطه استقرار موشک‌های کوتاه‌برد ولی هسته‌ای شوروی در کوبا آغاز شد و با امتیازاتی شامل برچیدن موشک‌های ژوپیترا آمریکا در ترکیه و قبول موجودیت سیاسی کوبا پایان یافت. در دوران جنگ سرد شرایط دوقطبی حاکم بر نظام بین‌الملل و مؤلفه‌های داخلی قدرت‌ها در تصمیم‌گیری، عوامل بسیار مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در مدیریت بحران‌های بین‌المللی بودند.

پایان جنگ سرد، پایان این شیوه از مدیریت بحران بود. در این دوران، لیبرالیسم به رهبری آمریکا در برابر شوروی به یک پیروزی ایدئولوژیک دست یافت که از آن به عنوان «پیروزی بدون جنگ» یاد می‌کنند. با این پیروزی، آمریکا و غرب رسالت بیشتری

در گسترش دموکراسی و هنجارهای غربی برای خود در نظر گرفته‌اند. این مسئله در کنار نظم در حال گذار کنونی، دستور کار پیچیده‌ای از مدیریت بحران پیش‌روی قدرت‌های بزرگ قرار داده است. به عبارت دیگر، دوران پس از جنگ سرد شاهد یک سلسله آزادسازی‌های سیاسی بوده است که بسیار بحران‌زا می‌باشند و بحران‌های بالکان در قلمرو یوگسلاوی سابق و گرجستان از نمونه‌های بارز آن به شمار می‌روند. از سوی دیگر، از میان رفتن کمونیسم و به چالش طلبیدن ایدئولوژی اسلامی سبب وقوع نوع دیگری از بحران شده که به مراتب پیچیده‌تر است. تروریسم در قالب رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حوادث پس از آن در افغانستان و عراق با وجود آنکه انرژی قدرت‌های بزرگ را به خود مصروف داشته، همچنان لاینحل مانده است. اکنون، با پایان جنگ سرد، نظام بین‌الملل در دوران انتقالی قرار دارد و از حیث توزیع قدرت، آمریکا به عنوان قدرت برتر در کنار قدرت‌های بزرگ دیگر نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. هر چند ایالات متحده در همه زمینه‌ها برتری خود را حفظ کرده است، ولی قدرت‌های دیگر نیز کم‌وبیش در یک زمینه خاص از توانایی بالایی برخوردارند.

۱- رهیافت نظری

«تجربه» و نوع «مدیریت بحران» قدرت‌های بزرگ در گذشته می‌تواند چراغ راهی برای تحلیل و بررسی نظری شرایط متفاوت کنونی باشد. آنچه این بررسی نظری را ضروری می‌سازد، یافته‌هایی است که از تجارب گذشته در زمینه مدیریت بحران در دوران پس از جنگ سرد به دست آمده است. این رهیافت نظری عموماً مبتنی بر مقایسه شرایط مدیریت بحران در دوران جنگ سرد و پس از آن حول سه متغیر تعیین‌کننده است: توزیع قدرت در نظام بین‌الملل، ساختار تصمیم‌گیری قدرت‌های بزرگ، و فرهنگ استراتژیک حاکم بر رفتار این قدرت‌ها. متغیر نخست در بردارنده وضعیت متفاوت نظام بین‌الملل و گذار از یک نظام دو قطبی نسبتاً منعطف به دوران انتقالی است که در آن علاوه بر قدرت برتر، قدرت‌های بزرگ دیگر نیز نقش‌آفرینی می‌کنند و بر اهمیت توانایی‌ها در عرصه‌های غیر نظامی بسیار افزوده شده است.

به دنبال تغییرات مهمی که با پایان جنگ سرد روی داد، ساختار تصمیم‌گیری قدرت‌ها نیز با تغییراتی مواجه شد: در این میان، ایالات متحده دستخوش کمترین تغییر شده است و همانند گذشته دارای نظام

مقاله حاضر می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که تحولات نوین نظام بین‌الملل چه تأثیری بر ساختار تصمیم‌گیری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی داشته است؛ با توجه به اینکه ساختار نظام بین‌الملل و تحولات آن بر شکل‌گیری بحران‌های بین‌المللی و ماهیت آنها تأثیر دارد. فرضیه مقاله این است که تحولات نوین نظام بین‌الملل باعث تمرکززدایی از ساختار تصمیم‌گیری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی شده است. از همین‌رو، مقاله ضمن بررسی رویکرد و تجربه چهار قدرت بزرگ (امریکا، اروپا، روسیه و چین) در مدیریت بحران‌های بین‌المللی، در بحث نظری تصویری کلی از شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل و الزامات مدیریت بحران‌های بین‌المللی ارائه می‌دهد. سپس تجربه و رویکرد هر یک از قدرت‌های بزرگ در زمینه مدیریت برخی از بحران‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و در پایان نیز به دلیل شرایط در حال گذار بودن نظم بین‌المللی، به توصیف و تشریح مؤلفه‌های مهم و تأثیرگذار در رویکرد قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی پرداخته می‌شود.

تصمیم‌گیری خاص خود می‌باشد، اما اینک با توجه به از بین رفتن «توازن وحشت»، این کشور توجه بیشتری به دیدگاه‌های قدرت‌های دیگر از خود نشان می‌دهد. ساختار تصمیم‌گیری در سایر قدرت‌ها نیز با تغییراتی مواجه بوده است و در این میان، روسیه اگر چه دیگر از نظام تصمیم‌گیری پیشین خود برخوردار نیست، اما همچنان به یک گروه محدود و بازمانده از آن دوران که کمابیش به قضا یا به همان صورت استراتژیک می‌نگرند، متکی است. اما ساختار تصمیم‌گیری در اتحادیه اروپا با تغییرات مهمی روبه‌رو شده است. اتحادیه اروپا به یک مجمع دموکراتیک از دولت‌های اروپایی بدل شده که برآیند آن تأکید بر مدیریت بحران‌های بین‌المللی از طریق مسالمت‌آمیز و نیز چندجانبه‌گرایی است. هر چند ساختار تصمیم‌گیری در چین چندان دستخوش تغییر زیادی نشده است، اما حزب کمونیست حاکم، پیروی از سیاست مبتنی بر عدم دخالت در بحران‌های بین‌المللی دوردست و توجه بیشتر به امتیازات اقتصادی را در پیش گرفته است. فرهنگ استراتژیک به عنوان متغیر سوم این بحث نیز از تحول دور نمانده است. در حالی که در دوران جنگ سرد، این فرهنگ تحت تأثیر «توازن وحشت»،

قدرت‌های بزرگ را ملزم می‌کرد که درگیری‌های بین‌المللی را متعارف، کم‌دامنه و در حوزه کشورهای اقمار نگه دارند، اکنون بر رفتارهای غیرنظامی تأکید بیشتری می‌کند. در دوران پس از جنگ سرد، استراتژی رقابت و همکاری، جایگزین استراتژی تقابل و رقابت میان قدرت‌ها در مدیریت بحران‌های بین‌المللی شده است.

هانتینگتون^۱، ساختار توزیع قدرت در دوران پس از جنگ سرد را دوران «هژمونی» ایالات متحده توصیف کرده که به سوی جهانی «یک - چند قطبی^۲» در گذار است. (هانتینگتون، ۱۳۸۳، صص ۵۵-۳۹). در صورت تحقق این شرایط، قدرت برتر به همراه چند قدرت بزرگ به حل و فصل مسائل جهان می‌پردازند. برای قدرت برتر بدون کمک قدرت‌های بزرگ دیگر، حل مسائل بین‌المللی به غایت دشوار خواهد بود. مسئله عراق به وضوح چنین چیزی را نشان داد.

علاوه بر تبیین هانتینگتون از شرایط نظم بین‌الملل، نظریه‌های دیگری نیز ارائه شده که با دیدگاه‌های حاکم بر نظریه روابط بین‌الملل تا حدود زیادی سازگار است (Waltz, 2000). با وجود این، براساس برخی نظریه‌ها، دوران پس از جنگ سرد دورانی

1. Huntington
2. Unit - Multi Polar

مورد اوکراین، صربستان و گرجستان تلاش نمود از قدرت نرم برای تحقق اهداف خود استفاده نماید و به گسترش ارزش‌های غربی پردازد. در این شرایط، امریکا هم بحران‌آفرین است و هم در پی مدیریت بحران می‌باشد. هدف ایالات متحده از افزایش نفوذ و حضور خود در مناطقی مانند خاورمیانه و شرق اروپا تسلط بی‌چون و چرا بر این مناطق است و در این خصوص با قدرت‌های رقیب به هیچ وجه قصد مصالحه ندارد. البته در دوره دوم ریاست جمهوری بوش و به دنبال عدم توفیق در سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه، تغییراتی در این سیاست به وجود آمد و منافع قدرت‌های دیگر نیز تا حدودی در نظر گرفته شد. به عنوان نمونه، اینک امریکا در مورد برنامه هسته‌ای ایران، با روسیه، چین و اروپا همکاری می‌کند؛ در رفتار با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع که قبلاً اقمار روسیه بودند، تا حدودی ملاحظات امنیتی روسیه را درک می‌کند و در مورد گرجستان دست به مقابله جویی نزده است. در ارتباط با چین نیز امریکا حاضر شده است مسئله کره شمالی را از راه گفت‌وگو و تحریم‌های اقتصادی حل‌وفصل نماید. این روند پس از آمدن اوباما به کاخ سفید چندان تغییری پیدا نکرده و صرفاً با رگه‌هایی از

انتقالی است که ممکن است بسیار طولانی باشد. در این شرایط، بروز بحران نسبت به گذشته سهل‌تر و مدیریت بحران دشوارتر است. از دیدگاه نویسنده، نظام بین‌الملل در دوران انتقالی به سر می‌برد. در مورد شیوه مدیریت بحران قدرت‌های بزرگ نمی‌توان نظریه واحدی ارائه داد. شاید بهترین روش برای ارائه یک تبیین نظری، بهره‌گیری از شیوه مطالعات مقایسه‌ای^۳ باشد که روندهای حاکم و مؤلفه‌های خارجی و داخلی مؤثر در مدیریت بحران را شناسایی و وجوه مشترک آنها را استخراج کند (Caporaso, 1997, pp. 563-92). در مورد هر یک از این قدرت‌های بزرگ می‌توان رویکرد و تجارب آنها را در مدیریت بحران در چهارچوب اهداف و منافعشان مورد بررسی قرار داد.

ایالات متحده، به عنوان تنها ابرقدرت باقی‌مانده از دوران جنگ سرد، همچنان در پی سیطره بر جهان است. تمایل این کشور به ویژه در دوران زمامداری بوش به رهبری جهان در پرتو شرایط پدید آمده پس از رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به شدت افزایش یافت. از همین‌رو، امریکا در افغانستان و عراق به اقدام نظامی یک‌جانبه روی آورد و در

چندجانبه‌گرایی و اعتمادسازی درآمیخته است. برای مثال، اوپاما در مورد ایران بر گفت‌وگو و پیروی از سیاستی تأکید کرده که مورد توافق همه قدرت‌های بزرگ باشد و در مورد دغدغه‌های امنیتی روسیه حاضر شده است سپر دفاع موشکی را از لهستان و چک برچیند.

اتحادیه اروپا پس از جنگ سرد با سرعت بخشیدن به روندهای نهایی همگرایی و وحدت، از انسجام بیشتری برخوردار شده است و در سایه قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی بریتانیا، فرانسه و آلمان، بلوک قدرتمندی در تحولات بین‌المللی محسوب می‌شود. این اتحادیه میراث‌دار شرایط استعماری گذشته است و معمولاً تلاش می‌کند در تمامی سطوح با کمک ایالات متحده و ناتو مداخله و اعمال نفوذ نماید. شیوه مدیریت بحران اروپایی در مقایسه با مدیریت بحران امریکایی، مبتنی بر تقسیم کار و کاهش خطرات اقدام یک‌جانبه است. در حقیقت، این اتحادیه ضمن اینکه شریک خوبی برای سیاست‌های ایالات متحده است، از توان این کشور برای حفظ و ارتقای جایگاه جهانی خود بهره می‌گیرد. منظور اروپائیان از چندجانبه‌گرایی تا حدود زیادی تقسیم منافع و نفوذ با ایالات متحده است. از این‌رو، آنها

بیشتر در پی استفاده از قدرت نرم از طریق نهادهای بین‌المللی و بهره‌گیری از پرستیژ و اعتبار خود در حل و فصل بحران‌ها هستند. نمی‌توان اتحادیه اروپا را صرفاً یک بلوک اقتصادی همانند ژاپن دانست. این اتحادیه در مسائل نظامی اروپا بیشتر تلاش می‌کند به طور یک‌جانبه مسائل را حل و فصل نماید و ملاحظات ایالات متحده را نیز از طریق ناتو بر آورده کند. در مورد مناطق دیگر مانند خاورمیانه و آسیای جنوبی شرقی، اتحادیه بیشتر با ایالات متحده همراه است و سعی می‌کند از این طریق، منافع و نفوذ بیشتری در رقابت با چین و روسیه به دست آورد. نقش‌آفرینی اتحادیه در مدیریت بحران گرجستان نشان داد که اتحادیه مایل است حتی در مناطقی که ایالات متحده نمی‌خواهد یا نمی‌تواند ایفای نقش نماید، به نیابت از تفکرات غربی و با استفاده از قدرت نرم حضور فعال داشته باشد.

چین کشوری است که رهبران آن دریافته‌اند که اهداف بلندپروازانه‌شان صرفاً از طریق تقویت بنیه‌های اقتصادی و فرهنگی و افزایش انسجام داخلی در آینده‌ای دورتر محقق خواهد شد و از این نظر، در پی آن هستند که حتی‌الامکان در بحران‌های بین‌المللی پرخطر مداخله نکنند. نقاط

بحران‌های دوردست‌تر، چینی‌ها در صورتی که فرصت حضور و نفوذ داشته باشند - مانند مسائل خاورمیانه و به ویژه ایران - در پی آن هستند که در مرحله نخست، امتیازات سیاسی بگیرند و نهایتاً امتیازات مزبور را با منافع اقتصادی که از سوی قدرت‌هایی نظیر ایالات متحده ارائه می‌شود، معاوضه کنند.

روسیه در عرصه قدرت نظامی همچنان رقیبی جدی برای ایالات متحده است و زرادخانه نظامی آن نه تنها از بین نرفته بلکه تقویت هم شده است. روسیه پس از جنگ سرد از حیث مشروعیت سیاسی و نفوذ بین‌المللی افت کرده است. مشکلات اقتصادی، مسکو را تا حدود زیادی در سایه ایالات متحده و اتحادیه اروپا قرار داده است. در این تحلیل، روسیه یک قدرت بزرگ منطقه‌ای به شمار می‌رود که می‌تواند در برخی از موضوعات بین‌المللی تأثیرگذار باشد. با این اوصاف، روس‌ها در پی احیای قدرت سابق خود همچنان از تمام ابزارهای پیشین از جمله قدرت نظامی، موازنه‌سازی، دیپلماسی انرژی، و فناوری نظامی بهره می‌گیرند.

مدیریت روسی بحران‌های بین‌المللی پس از جنگ سرد تا حد زیادی متأثر از

بحران‌خیز زیادی در اطراف چین وجود دارند که در صورتی که چین با نگاه امنیتی به آنها بنگرد، ممکن است به قیمت زوال نیرو و پیشرفت این کشور تمام شود. اولویت اصلی چین تحقق اهداف اقتصادی است و به همین جهت تلاش می‌کند که از خود تصویری ارائه دهد که بتواند با همه مناطق جهان همکاری اقتصادی نماید. از سوی دیگر، چین در پی هدف بسیار مهم «ظهور مسالمت‌آمیز» دریافته است که پیشرفت و توانمندی‌اش در گرو همکاری با غرب و ایالات متحده است. چین با هدف ظهور مسالمت‌آمیز در درازمدت، سیاست همکاری با غرب را پیشه کرده و از نوعی چندجانبه‌گرایی که حاوی امتیازات اقتصادی در بیرون از منطقه و امتیازات سیاسی و امنیتی در درون منطقه باشد، حمایت می‌کند.

با این حال، این کشور دو شیوه قابل توجه را در مناطق مختلف بحران‌خیز دنبال می‌کند. در بحران‌های نزدیک مانند حوزه شرق آسیا و مشخصاً در مورد کره شمالی و یا تایوان، چین در پی آن است که با اعمال فشار اقتصادی و سیاسی بر امریکا و یا دادن امتیاز در عرصه‌های دیگر، این کشور را وادار کند که به طور یک‌جانبه اقدام نکند و ملاحظاتی چین را نیز در نظر بگیرد. در

تفکیک دو سطح خارج نزدیک^۴ و خارج دور^۵ است. در بحث خارج نزدیک که شامل مناطق شوروی سابق می‌شود، روس‌ها در همسایگی خود نفوذ غرب را نمی‌پذیرند و به شدت با آن مقابله می‌کنند. مداخله نظامی این کشور در بحران گرجستان، ملاحظات انرژی آن در مورد اوکراین و مخالفت با استقرار سپر موشکی در اروپا و مقاومت آن در برابر گسترش ناتو در جمهوری‌های سابق آن کشور نشان می‌دهد که روس‌ها در این مناطق چنانچه مقاومت بین‌المللی جدی نباشد، از همه ابزارهای خود حتی اقدام نظامی نیز استفاده می‌کنند و در غیر این صورت، به روش‌های دیگر تمسک می‌جویند. روس‌ها در نقاط دیگر مانند ایران، کره شمالی و یا بعضاً خاورمیانه با کسب امتیازات خاص سیاسی و اقتصادی، با دیگر بازیگران همکاری می‌کنند.

در ارتباط با وضعیت چهار قدرت بزرگ می‌توان گفت ایالات متحده قدرت برتر است و به قول هانتینگتون، برخلاف دیگر قدرت‌های بزرگ، در هر سه عرصه نظامی، سیاسی و اقتصادی قدرت برتر محسوب می‌شود و منافع آن در همه مناطق جهان پراکنده است (هانتینگتون، ۱۳۸۳، صص

۵۵-۳۹). امریکا منافع خود را در جهان به گونه‌ای تعریف کرده است که در مدیریت بحران‌های بین‌المللی با هدف تحصیل منافع و تثبیت رهبری خود حضور داشته باشد.

قدرت‌های دیگر به طور سلسله‌مراتبی، جغرافیایی و برحسب تنوع ابعاد قدرتشان در مدیریت بحران‌های بین‌المللی ذینفع‌اند. برای مثال، در مناطقی که درگیری نظامی جدی در آنها وجود باشد، روسیه و بریتانیا مشارکت جدی‌تری دارند. اگر این بحران تبعات اقتصادی نیز داشته باشد، آلمان در کنار چین و ژاپن در موقعیت بهتری قرار می‌گیرد. علاوه بر این، هر یک از قدرت‌های بزرگ در مناطق پیرامونی خود با جدیت بیشتری برای حضور و تأثیرگذاری بر بحران‌ها وارد می‌شوند.

نکته جالب توجه دیگر در مدیریت بحران‌های بین‌المللی آن است که هر یک از قدرت‌های بزرگ در مسائل حاد و مناطقی ویژه در پی رقابت برای کسب قدرت هستند؛ به این معنا که هم امریکا و هم دیگر قدرت‌های بزرگ در پی زورآزمایی و به چالش کشیدن یکدیگرند تا از این رهگذر، نظم بین‌المللی را به سود خود تغییر دهند. به بیان دیگر، موازنه نرم میان قدرت‌های بزرگ همواره وجود دارد. از این‌رو، با توجه به

4. Near abroad
5. Far abroad

متحدین غربی و گاه تمایل به یکجانبه‌گرایی و در ارتباط با مؤلفه داخلی، دو روش تصمیم‌گیری فردی و جمعی از یک سو و سازمانی از سوی دیگر، باید در نظر گرفته شوند:

در بعد داخلی، روش اول بیشتر به رویکردهای روانشناختی و جایگاه قدرت یا افراد تصمیم‌گیرنده اشاره دارد، اما روش دوم بیشتر به فرآیندهای سازمانی تصمیم‌گیری مدیریت مذکور مربوط می‌شود. دقت بیشتر در این دو روش همانا معرف سیاست یکجانبه‌گرایی و سیاست چندجانبه‌گرایی در این نوع مدیریت است. این دو مدل از نوع نگرش و شیوه اجرایی تصمیم‌گیری مبتنی بر قدرت، یکپارچه‌سازی قدرت، همکاری‌های درون و برون‌سازمانی است. اولی از هماهنگی بین دستگاه‌های داخلی امریکا و دومی از هماهنگی بین دستگاه‌های امریکایی و متحدین حکایت دارد. این دو رویکرد (چندجانبه‌گرایی و یکجانبه‌گرایی) بر مبنای منافع ملی، شناخت بیشتر شرایط محیطی بین‌المللی، استمداد از توانایی‌های سازمان‌های غیر دولتی، دیپلماسی و قابلیت‌های نظامی استوار می‌باشند. البته ذکر این نکته ضروری است که مدیریت امریکایی بحران در کنار ستون پایه‌های فوق و با توجه

شرایط در حال گذار نظام بین‌الملل، مدیریت بحران در مناطق خاص می‌تواند وضعیت سلسله‌مراتب قدرت را دگرگون نماید.

مقوله استمرار و تغییر در متغیرهای سه‌گانه دخیل در مدیریت بحران قدرت‌های بزرگ بسیار حائز اهمیت است. باید دید تغییر در ساختار توزیع قدرت پس از جنگ سرد چه تغییراتی را در رویکرد قدرت‌های بزرگ به وجود آورده است و از سوی دیگر تا چه حد ساختار تصمیم‌گیری و فرهنگ استراتژیک هر یک از قدرت‌ها در مدیریت بحران استمرار یافته است. در ادامه، این مؤلفه‌ها در بررسی رویکرد و تجربه چهار قدرت در مدیریت بحران مورد توجه قرار خواهند گرفت.

۲- امریکا و مدیریت بحران

از لحاظ منطق فکری و استراتژی کلان هر دو حزب عمده امریکا رویکردی یکسان نسبت به مدیریت بحران‌های بین‌المللی دارند، اما به لحاظ روش‌های اجرایی و تاکتیک‌ها دو حزب مزبور با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. پایه‌های تجربی مدیریت امریکایی بحران‌های بین‌المللی از جنگ دوم جهانی به این سو بر اصول و چهارچوبی استوار بوده است که در تحلیل و ارزیابی آنها، در ارتباط با مؤلفه خارجی، همکاری با

به رویه‌ها و روش‌های خاص دو حزب در چهارچوب اصول زیر پایه‌ریزی شده است:

۱. سیاست‌های حزبی همواره بر فرآیند فردی و سازمانی تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی تأثیرگذار بوده است.
۲. تفاوت در رفتار سازمانی در این مدیریت که حاکی از کارآمدی دولت‌ها نیز هست، دیده شده است.

۳. سطح تحلیل فردی یا سازمانی مدیریت بحران و علایق هر یک از سطوح در ارتباطات بیشتر آنها با افکار عمومی همراه بوده است (Neack,2003, pp.37-78).

سوابق حاکی از آن است که رؤسای جمهور امریکا در طول بحران به برخی از افراد معتمد مأموریت‌های خاص دیپلماتیک اعطا می‌کرده‌اند و برخی را به عنوان مشاورین نزدیک برمی‌گزیده‌اند. برای مثال، هری ترومن به دنبال جنگ ۱۹۵۰ کره از وزیر خارجه وقت، دین آچسن، خواست تا گروهی از مشاورین ورزیده را برای تحلیل اوضاع حساس شبه جزیره کره گرد آورد. گفته می‌شد که این گروه کاری تا هفته‌ها درباره جنگ کره به ترومن مشاوره می‌دادند. همچنین این الگو در طول جنگ ویتنام نیز تکرار شد. گروه مشاوران جانسون به گروه

کاری نهار سه‌شنبه^۶ معروف شد. ریگان نیز این رویه را در طول بحران‌های دوران ریاست جمهوری خود دنبال می‌کرد. او یک کمیته منتخب از شورای امنیت ملی به وجود آورد و آن را گروه شرایط ویژه^۷ نامید که زیر نظر معاون رئیس جمهور فعالیت می‌کرد (Neack,2003,p.3).

۲-۱- رویکرد امریکا به مدیریت بحران

رویکرد امریکا به مدیریت بحران‌های بین‌المللی را اجمالاً می‌توان به شرح زیر تشریح کرد:

۲-۱-۱- منطق و ذهنیت این رویکرد این است که امریکا خود را متولی مدیریت بحران‌های بین‌المللی می‌داند. شاید این اعتقاد و باور به توسعه تکنولوژیکی و برتری قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی امریکا بازگردد.

۲-۱-۲- زمانی که بحرانی روی می‌دهد، یک احساس قوی در تیم مدیریت بحران برای مطالعه سوابق و تلاش برای طرح‌های آینده دیده می‌شود. برای مثال، به دنبال حمله کره شمالی به کره جنوبی در سال ۱۹۵۰، دولت ترومن با آمادگی کامل وارد

6. Tuesday Lunch Group
7. Special Situation Group

۲-۱-۴- رؤسای جمهور امریکا سعی داشته‌اند تا کنترل مستقیمی بر تاکتیک‌های نظامی در طول بحران و مناقشه داشته باشند. برای مثال، کندی در سال ۱۹۶۲ توانمندی خود را در به کنترل در آوردن نظامیان و نیز نظارت دقیق بر نمایش قدرت نظامی ارتش به منصفه ظهور رسانید. ژنرال دیوید پورچیتال، مدیر طراحی در ستاد نیروی هوایی ارتش امریکا، در سال ۱۹۶۲ در

این باره می‌گفت: «ارتش تصمیم گرفت تا یک ضربه قابل توجه به روس‌ها بزند، اما وزیر دفاع و رئیس جمهور وقت به شدت با آن مخالفت کردند». همچنین این رویکرد از جانب جانسون درباره جنگ ویتنام دنبال شد. گفته می‌شود که این رویه از سوی فورد درباره بحران ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ لبنان، کارتر در قضیه بحران گروگانگیری ایران و ریگان در خصوص بحران ۱۹۸۲ لبنان نیز تعقیب شد (Caldwell, 1989, p.5).

۲-۱-۵- تیم تصمیم‌گیری مدیریت بحران از طریق ارتباطات شبکه‌ای و کانال‌های مختلف دیپلماتیک و نیز منابع انسانی و تکنولوژی اطلاعاتی در خصوص شرایط بحرانی آگاهی‌های لازم را کسب می‌کنند. برای مثال، این برتری تکنولوژیکی در طول بحران کوبا دیده شد. هنری

این جنگ شد. همچنین در طول بحران کوبا نیز گزینه حمله نظامی در کنار دیپلماسی بر روی میز جان اف کندی قرار داشت (Dannereuther and Peterson, 2006, p. 2). رابرت کندی برادر رئیس جمهور پیشین امریکا، جان اف کندی، در این باره می‌گفت: «خروشچف می‌دانست که بالاخره امریکایی‌ها راهی برای خروج دو کشور از بحران کوبا پیدا می‌کنند» (Caldwell, 1989, p.1).

۲-۱-۳- سخنگو یا سخنگویان مدیریت بحران سعی می‌کنند در طول بحران با افکار عمومی و نیز کشور طرف بحران ارتباط مستقیم برقرار کنند و مردم را درباره اینکه دولت در حال اتخاذ تصمیمات مهم است، اقناع کنند. برای مثال، آدلای استیونسون^۸ نماینده امریکا در سازمان ملل، در طول بحران موشکی کوبا سعی می‌کرد با مقامات شوروی تماس حاصل کند و این پیشنهاد را مطرح سازد که اگر ایالات متحده نیروی نظامی خود را از خلیج گوانتانامو خارج کند و همچنین ۱۵ فروند از موشک‌های ژوپیتتر خود را از ترکیه برچیند، آن گاه انتظار دارد تا روس‌ها نیز موشک‌های هسته‌ای خود را از خاک کوبا جمع کنند (Caldwell, 1989, p.4).

8. Adlai Stevenson

کیسینجر در این باره می‌گوید: «مردم امریکا انتظار دارند که هر اتفاق غیر منتظره‌ای که در جهان رخ می‌دهد، دولتمردان امریکایی از طریق منابع موثق اطلاعاتی آگاهی لازم را از آن داشته باشند؛ هر چند که در پاره‌ای از مواقع مقامات کاخ سفید در خصوص برخی وقایع و بحران‌ها شوکه می‌شوند.» گری سیک از اعضای سابق شورای امنیت ملی امریکا در خصوص بحران گروگانگیری ایران می‌گوید: «اعضای ستاد بحران به شدت به گزارش‌های خبری و اطلاعات رسانه‌ای وابسته بودند» (Caldwell, 1989, p.6).

جدول زیر این روند را نشان می‌دهد. لازم به یادآوری است که این جدول بیشتر مشتمل بر حوادث و بحران‌های بین‌المللی است که پس از جنگ سرد اتفاق افتاده‌اند و هدف آن نیز ارائه دلایلی در تبیین فرآیند تصمیم‌گیری و سازمان و مدیریت تصمیم‌گیری در ایالات متحده است: (Caldwell, 1989, p.7).

جدول شماره (۱) امریکا و مدیریت بحران‌های بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد

تاریخ بحران	ماهیت و نوع بحران	سیاست رسمی تصمیم‌گیری دولت وقت امریکا	سازمان و مدیریت بحران	ملاحظات
۱۹۹۹ بحران تیمور شرقی	استقلال از کشور اندونزی	حمایت دولت کلبنتون از استقلال تیمور شرقی	توافق امریکا و استرالیا مبنی بر اعزام نیروهای حافظ صلح منطقه مردم تیمور شرقی نیز در پی برگزاری انتخابات ۱۹۹۹ به استقلال دست یافتند	امریکا تا سال ۱۹۹۴ از دولت اندونزی حمایت می‌کرد، ولی در پی توافق کنگره مبنی بر حمایت از حرکت‌های دموکراتیک در تیمور شرقی دولت کلبنتون نیز در اجلاس ۱۹۹۴ کنفرانس اقتصادی آسیا و پاسیفیک به نفع مردم تیمور شرقی تغییر موضع داد.
۱۹۹۱-۹۵ بحران بوسنی	بحران و خشونت‌های جدایی طلبانه	حمایت دولت کلبنتون از قطعنامه شورای امنیت برای اعزام نیروهای صلح و امنیت‌ساز به منطقه	با اعلام سیاست جدید دولت کلبنتون در فبال بوسنی موسوم به «عناصری از استراتژی جدید»، بحث عملیات هوایی و موشکی علیه مواضع دولت میلسویچ برای خاتمه نسل‌کشی علیه بوسنیایی‌ها آغاز شد. نیروهای ناتو نیز به کمک نیروهای امریکایی جهت انهدام مواضع صرب‌ها آمدند.	سنا امریکا در ۱۹۹۵ و مجلس نمایندگان در همان سال محاصره دریایی و تحریم تسلیحاتی دولت میلسویچ را تصویب کردند. سرانجام توافق صلح دیتون در نوامبر همان سال امضاء شد و نیروهای نظامی امریکا وارد بوسنی شدند و تاکنون نیز نیروهای حافظ صلح ناتو- سازمان ملل برای تداوم امنیت و صلح در منطقه باقی هستند (این مسئله در کوزوو بیشتر دیده می‌شود) (Houben, 2005:3-4).
۱۹۹۶ بحران کوزوو	در پی استقلال ۱۹۹۵ بوسنی، کوزوو نیز خواستار استقلال شد.	حمایت از استقلال کوزوو در پی صدور قطعنامه شورای امنیت و مداخله بشر دوستانه امریکا و ناتو علیه دولت میلسویچ و صرب‌ها مذاکرات دولت کلبنتون با	مذاکره بین ریچارد هالبروک نماینده ویژه امریکا و دولت میلسویچ بر سر خروج نیروهای صرب از کوزوو و استقرار نیروهای سازمان امنیت و همکاری اروپا	سرانجام در پی خروج نیروهای صرب از کوزوو و استقرار ۵۰ هزار نفر نیروی صلح‌جان ناتو، کوزوو استقلال پیدا کرد و دولت میلسویچ روند سرانجسی سقوط را طی کرد (Houben, 2005:5).
۱۹۹۳ بحران هسته‌ای جنوب غرب آسیا	رقابت هسته‌ای و موشکی هندوستان و پاکستان	دولت‌های وقت پاکستان و هندوستان برای عاری کردن منطقه از افزایش رقابت موشکی و هسته‌ای	مذاکرات امریکا، بریتانیا و ژاپن با هدف تشویق دولت‌های هندوستان و پاکستان برای به کنترل در آوردن رقابت هسته‌ای و عضویت در آن بی‌تی	پاکستان در سال ۱۹۹۸ موفق به آزمایش هسته‌ای و موشک دور برد بالستیک شد. (Houben, 2005:6)
۲۰۰۱ بحران ناشی از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر	حمله تروریستی به اهداف تجاری و نظامی در خاک امریکا	بسیج منابع مالی و همکاری با متحدین برای جنگ جهانی با تروریسم	همکاری‌های درون‌سازمانی و بیرون‌سازمانی با متحدین برای جنگ با تروریسم در خاک امریکا	ایالات متحده اعلام کرده است که جبهه جغرافیایی این جنگ جهانی بود، و جنگ‌های ۲۰۰۲ افغانستان و ۲۰۰۳ عراق از آن ناشی شده است (Houben, 2005:23).
۲۰۰۸ بحران گرجستان	مناقشه مرزی فومی روسیه و گرجستان	توصیه خوشبیننداری به طرفین و تشویق حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات	اعلامیه رسمی دولت امریکا مذاکره نمایندگان ناتو و سازمان امنیت و همکاری در اروپا	تجارت تاریخی گواهی می‌دهد که روس‌ها همواره رئیس جمهور جدید امریکا را در آستانه ورود به کاخ سفید می‌آزمایند. بحران ۲۰۰۸ گرجستان در آستانه ورود اوپاما به کاخ سفید رخ داد. ضمن آنکه روس‌ها با تفکر حضور نظامی امریکا و ناتو در منطقه به شدت مخالف بودند و این جنگ را نوعی اعتراض به سیاست‌های بوش می‌دانستند.

۲-۲- روش‌های تصمیم‌گیری امریکا در مدیریت بحران

تجارب تاریخی در خصوص این دو رویه حزبی حاکی از آن است که دایره انتخاب اعضای تیم مدیریت بحران‌های بین‌المللی از شورای امنیت ملی امریکا فراتر می‌رود و گاه کاخ سفید به محور یکپارچه‌سازی تصمیمات آن تبدیل می‌شود، ضمن آنکه ظرفیت نهادی مدیریت مذکور نیز با شناخت هر چه بیشتر محیط بحرانی بین‌المللی گره می‌خورد. دولت آیزنهاور سعی داشت بیشتر از طریق کانال‌های کاخ سفید به حل‌وفصل بحران‌های بین‌المللی بپردازد و چندان به سیستم سازمانی شورای امنیت ملی متوسل نمی‌شد. دولت کندی به عکس سعی داشت از طریق کمیته اجرایی موسوم به اکسکام^۹ به مدیریت بحران موشکی کوبا بپردازد. این کمیته از اعضای مختلفی از جمله شورای امنیت ملی تشکیل شده بود و وظیفه داشت تا از طریق کانال‌های دیپلماتیک و نیز غیر رسمی به کنترل و مهار بحران موشکی بپردازد. دولت جانسون در اثنای جنگ ویتنام بیشتر به واکنش‌های نهادی مدیریت بحران متوسل می‌شد و سعی داشت از طریق وزارتخانه‌های دفاع و خارجه به تصمیم‌گیری

در قبال بحران داخلی و خارجی ناشی از ابعاد جنگ ویتنام بپردازد. دولت نیکسون به تشکیل کمیته عالی مدیریت بحران به ریاست هنری کیسینجر پرداخت و بحران روابط چین و امریکا از این کانال حل‌وفصل شد که سرانجام به تنش‌زدایی پکن و واشنگتن انجامید. دولت کارتر سعی کرد تا از طریق مشاور امنیت ملی و نیز از طریق شورای امنیت ملی بحران گروگانگیری در ایران را مدیریت کند. دولت ریگان مدیریت بحران را کاملاً متمرکز و زیر نظر ستاد کاخ سفید قرار داده بود و با تشکیل گروه‌های کاری شرایط ویژه زیر نظر معاون رئیس جمهور و مشاور امنیت ملی به چانه‌زنی با طرف‌های بحران‌های بین‌المللی می‌پرداخت. همچنین ریگان دستور داده بود که با تشکیل مرکز مدیریت بحران، کنگره نیز از طریق وزارت خارجه و شورای امنیت ملی در جریان امور بحرانی کشور قرار گیرد، اما تمرکز بیشتر وی بر تعامل با گروه‌های کاری شرایط ویژه بحرانی استوار بود.

دولت بوش پدر سعی داشت با بهره‌گیری از دیپلماسی و بیشتر از طریق وزارت خارجه و مشاور امنیت ملی به مدیریت بحران‌های بین‌المللی بپردازد. دولت کلینتون نیز سعی داشت در امتداد این سیاست به

9. Executive Committee = Excom

تعامل با وزارت خارجه برای مدیریت بحران‌های بین‌المللی بپردازد. دولت بوش پسر نیز بیشترین تمرکز خود را بر روی همکاری با تیم سابق مدیریت بحران در دولت‌های سابق جمهوریخواه با محوریت خانم رایس، در شورای امنیت ملی و بعد وزارت خارجه قرار داد و از همکاری وزارت دفاع نیز در این میان بهره می‌برد. در واقع، دولت اول بوش پسر بیشترین تمرکز مدیریت بحران‌های بین‌المللی را بر روی وزارت دفاع و شورای امنیت ملی و در دولت دوم نیز عمده تلاش‌های خود در این خصوص را حول محور وزارت خارجه قرار داده بود (Dannereuther,

and Peterson, 2006, pp.4-5)

با توجه به شرایط انتقالی نظام بین‌الملل، ایالات متحده از یک سو در تلاش است با تحت فشار قرار دادن قدرت‌های منطقه‌ای نفوذ بیشتری به دست آورد تا بتواند به وضعیت «هژمون» برسد، و از سوی دیگر، قدرت‌های منطقه‌ای نیز به نوبه خود در پی آن هستند با عدم همراهی کامل و با استفاده از موازنه نرم، ظرفیت‌های منطقه‌ای قدرت خود را افزایش دهند. به طور خلاصه، ایالات متحده دو دوره مدیریت بحران را پس از جنگ سرد تجربه کرده است. از یک سو، متأثر از شرایط داخلی و سیاست حزب

دموکرات، سیاستی نسبتاً چندجانبه‌گرایانه در قبال بحران‌های مختلف از جمله بحران بوسنی و سومالی در پیش گرفت. پس از آن، با توجه به افزایش قدرت اقتصادی ایالات متحده از یک سو، و رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نومحافظه‌کاران به سیاست یک‌جانبه‌گرایانه روی آوردند. اینک در پرتو تجربه نسبتاً ناموفق محافظه‌کاران، بحران اقتصادی ۲۰۰۸، و روی کار آمدن دموکرات‌ها، این سیاست دوباره به تجربه مدیریت چندجانبه بحران‌های بین‌المللی تغییر جهت داده است. تجربه کنونی در مورد افغانستان و عراق و بعضاً کره شمالی و ایران نشان داده است که ایالات متحده در نظر دارد ملاحظات چندجانبه‌گرایانه را در مدیریت بحران‌های بین‌المللی رعایت کند.

۳- اروپا و مدیریت بحران

اتحادیه اروپا در نتیجه بسط و گسترش صلاحیت بین‌المللی خود از سال ۱۹۵۷ بدین سو و نیز تدوین و توسعه سیاست خارجی و امنیتی مشترک^{۱۰} از سال ۱۹۹۲ تاکنون توانسته است در برخی از بحران‌های بین‌المللی، صلاحیت لازم را برای مدیریت بحران کسب کند. با پایان جنگ سرد و شروع جنگ در یوگسلاوی، اتحادیه اروپای

10. Common Foreign and Security Policy (CFSP)

عملیات مدیریت بحران هنگامی که از منظر حمایت از دولت‌ها یا دولت‌سازی مد نظر قرار گیرد، شامل چندین مرحله است:

- پیشگیری یعنی تلاش برای جلوگیری از آغاز منازعات داخلی و فروپاشی قدرت مرکزی؛
- مداخله با هدف پایان دادن به منازعات داخلی؛
- ثبات‌سازی که مرحله پس از مداخله

است و

- بازسازی مادی و نهادی که هدف از آن برقراری مجدد قدرت مشروع و مؤثر دولت است (Perret, 2006, pp.1-2).

۳-۱- رویکرد اروپا به مدیریت بحران

کلید رویکرد اروپا در مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی بر همکاری بین‌المللی در سطح کشورها و نیز دیپلماسی سازمان‌های بین‌المللی استوار است. البته کشورهای بزرگ اتحادیه اروپا که در اتحادیه نیز نفوذ بالایی دارند، علاوه بر اینکه از امکانات و ابزارهای سیاسی و اقتصادی خود برای مدیریت بحران‌ها استفاده می‌کنند، از حمایت همه‌جانبه اتحادیه نیز برخوردار می‌شوند و گاه به عنوان نماینده اتحادیه ایفای نقش می‌نمایند، مانند نقش فرانسه در

طرح سازماندهی مجدد ارتش‌های اروپایی را بر محور سه مأموریت اصلی یعنی مأموریت‌های بشردوستانه، مأموریت‌های حفظ صلح و مأموریت‌های رزمی برای مدیریت بحران‌ها و برقراری مجدد صلح ارائه داد. این مأموریت‌ها که اصطلاحاً از آنها به عنوان مأموریت‌های پترزبورگ یاد می‌شد، در معاهده آمستردام در سال ۱۹۹۷ گنجانده شدند.

مأموریت‌های پترزبورگ بر حفظ یا برقراری مجدد صلح و نیز حفاظت از غیر نظامیان تأکید دارد. استراتژی امنیتی اروپا که در سال ۲۰۰۳ انتشار یافت، برداشتی تهاجمی‌تر از سیاست اروپایی مدیریت بحران ارائه داد. این سند تأکید می‌کند که در جهانی که در آن میدان مانور سازمان‌های غیر متعهد در ایفای نقش در امور بین‌المللی افزایش یافته، امنیت اروپایی و بین‌المللی را نمی‌توان از توانایی دولت‌ها برای حفظ نظم در داخل مرزهای خود جدا ساخت. زوال برخی از دولت‌ها که سبب تضعیف نظم جهانی و دامن زدن به بی‌ثباتی منطقه‌ای می‌شود، تهدیدی جدی است. برقراری مجدد اقتدار دولت‌ها در مواردی که این اقتدار از میان رفته است، از جمله اهداف سیاست اروپایی مدیریت بحران به شمار می‌رود.

بحران اوت ۲۰۰۸ گرجستان که با حمایت اتحادیه انجام شد. کشورهای اروپایی بیشترین علاقه‌مندی خود را در تقویت هویت مشترک اروپایی نشان می‌دهند. رویکرد مدیریت بحران آنها با سیاست مشترک اروپایی آنها همخوانی دارد. این نوع مدیریت از دو لحاظ قابل تأمل است:

- اول، توجه به مفهوم و کارکردهای چندبعدی بحران‌های بین‌المللی؛
- دوم، از منظر تمایل کشورهای اروپایی به اتخاذ یک مدیریت مشترک اروپایی برای رویارویی با بحران‌های بین‌المللی (Perret, 2006, pp.2-4).

روح مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی با هدف کسب اعتبار بیشتر و استفاده از قدرت نرم و به دنبال نقش‌آفرینی بیشتر در عرصه سیاست بین‌المللی است و سعی در ایفای یک نقش قدرتمند اما مشترک در صحنه جهانی دارد. منطق آن بر همکاری بین‌الدولی اروپایی در قالب اتحادیه اروپا استوار است. برای مثال، اتحادیه اروپا سعی داشت تا در مدیریت اروپایی بحران ناشی از نسل‌کشی و پاکسازی قومی در بالکان از امکانات اروپایی ناتو استفاده کند، اما فقدان این امکانات موجب شد تا ایالات متحده نقطه محوری مداخله نظام ناتو در

بالکان و صلح دیتون قرار گیرد (Houben, 2005, P.230).

در واقع، ستون پایه‌های مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی بر همکاری‌های بین‌المللی، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و هویت مشترک اروپایی استوار بوده است. البته این سبک مدیریت در فرآیندهای تاریخی با موفقیت‌ها و ناکامی‌هایی مواجه بوده است و نقطه اوج ناکامی آن تلاش برای تحقق مداخله بشردوستانه اروپایی در بحران بالکان بود که سرانجام ناتو با محوریت امریکا وارد عمل شد.

در چهارچوب این مدیریت دو مفهوم یعنی اقدام جمعی اروپایی و نیز همکاری اروآتلانتیک دیده می‌شود. البته در این خصوص استثناء بریتانیا وجود دارد. سیاست بین‌المللی بریتانیا همکاری استراتژیک با ایالات متحده و نیز تداوم مناسبات اروپایی با اتحادیه است. تونی بلر در اوج بحران بالکان در سال ۱۹۹۹ خواستار همکاری مشترک اروپا-امریکا در قالب ناتو برای اجرای مداخلات بشردوستانه ارو-آتلانتیک بود (Houben, 2005, p. 245).

امروزه، اتحادیه اروپا با محوریت کمیسیون سیاست خارجی در بسیاری از بحران‌های حساس بین‌المللی از جمله بحران

یکی اینکه جهان به مکانی خطرناک‌تر از گذشته تبدیل شده است و هیچ کشوری به تنهایی نمی‌تواند با دامنه گسترده تهدیدات امنیتی موجود مقابله کند و در نتیجه جستجو برای ارزیابی تهدیدات، نحوه واکنش به آنها و تفاهم درباره تدابیر بلندمدت جهت کاهش مصائب و خطرات بیش از هر زمانی در گذشته جنبه حیاتی پیدا کرده است. از این‌رو، برای اتحادیه اروپا هیچ راه‌حل واقع‌بینانه‌ای جز اقدام چندجانبه وجود ندارد. دوم اینکه، همان‌گونه که مسئله عراق نشان داد، جامعه بین‌المللی و ساختارهای چندجانبه آن شکننده هستند. موجودیتی مانند اتحادیه اروپا که حیاتش به چندجانبه‌گرایی بستگی دارد، لازم است خود را بیشتر در امور جهانی وارد سازد، در غیر این صورت باید خطر فروپاشی را به دلیل انتظارات تحقق نیافته و بازگشت روابط بین‌الملل به بازی‌های بیشتر با حاصل جمع صفر به جان بخرد (Crisis Group Europe, 2005, p.2). مدیریت بحران مبتنی بر «چندجانبه‌گرایی مؤثر» بوده است.

خاورمیانه و پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران مشارکت دارد. کشورهای اروپایی سعی دارند در قالب این کمیسیون سیاست مشترک خارجی، دفاعی و امنیتی اتخاذ کنند و برای هر یک نهاد خاصی از جمله کمیسیون سیاست خارجی، همکاری با ناتو و غیره را تعریف کرده‌اند. آنها مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی را یک بازی با حاصل جمع غیر صفر در قالب همکاری بین کشورهای اروپایی و نیز در قالب همکاری اتحادیه با آتلانتیک می‌نگرند. مصداق این بحث در تشکیل یگان واکنش سریع ناتو و یگان استقرار سریع اروپایی در همکاری با ناتو برای ایجاد بازوی اجرایی مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی قابل مشاهده است. مثال دیگر در این باره مشارکت کشورهای اروپایی در اعزام یگان‌های نظامی در قالب ایساف و ناتو به افغانستان پس از جنگ ۲۰۰۲ است. بنابراین، مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی یک پا در سیاست دفاعی و امنیتی و نیز سیاست مشترک خارجی اروپایی و یک پا در همکاری‌های اروآتلانتیکی دارد (Cosgrove, 2001, pp.3-9).

ضرورت مدیریت بحران‌های بین‌المللی برای اتحادیه اروپا ناشی از دو واقعیت است.

۲-۳-۲- روش‌های تصمیم‌گیری اروپا در مدیریت بحران

کشورهای اروپایی بیشتر سعی دارند تصمیمات جمعی خود را مستند به تصمیمات پارلمان اروپایی و نیز قطعنامه‌های شورای امنیت سازند. برای مثال، اتحادیه اروپا در قضیه افغانستان با امریکا مشارکت کرد، اما مداخله نظامی امریکا در عراق را فاقد توجیه شورای امنیت ملل متحد دانست. به طور خلاصه در مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی خرده روش‌هایی به شرح زیر دیده می‌شود:

- کشورهایی که تابع تغییر و تداوم قوانین هستند، مانند بلژیک و هلند؛
 - کشورهایی که تابع امر ضروری اجماع هستند، مانند دانمارک و نروژ؛
 - کشورهایی که دارنده حکومت‌های با نفوذی هستند، مانند بریتانیا، فرانسه و اسپانیا؛
 - کشورهایی که دارای پارلمان‌های نافذ و پر قدرت هستند، مانند آلمان و ایتالیا.
- در بررسی مؤلفه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری اروپا در مدیریت بحران با این سؤال‌ها مواجه می‌شویم که چطور و چرا گاهی مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی با تناقض وفاداری‌های ملی و تمایلات فراملی

مواجه است؟ آیا این نوع پارادوکس‌ها موجبات ناکامی مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی را فراهم کرده‌اند؟

در کشورهای بریتانیا، اسپانیا، ایتالیا و فرانسه حکومت‌ها از جایگاه پر نفوذی برخوردارند، در حالی که در کشورهای آلمان و دانمارک پارلمان‌ها از این جایگاه پر نفوذ برخوردارند و نتیجه آن ایجاد نوعی تناقض در این مدیریت است که در آن غلظت ناسیونالیستی تصمیم‌گیری با پتانسیل فراملی اروپا-آتلانتیکی تصمیم‌گیری ناهمخوانی پیدا می‌کند. در این میان، کشورهایی کوچک چون هلند و بلژیک نیز موقعیت بینابینی پیدا می‌کنند. این نوع تناقض موجب چالش و کندی مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی می‌شود و بعضاً امریکا محوریت آن مدیریت را به دست گرفته و کشورهای اروپایی نیز چاره‌ای جز همکاری ندارند. مثال بارز این امر جنگ بالکان است که مشخصاً سه قدرت اروپایی یعنی انگلستان، فرانسه و آلمان در قبال صرب‌ها، کروات‌ها و مسلمانان مواضع یکسانی نداشتند و هر کدام از یکی از آنها حمایت می‌کردند.

اگر چه کشورهای اروپایی خواستار عدم مشارکت نظامی با امریکا در جنگ ۲۰۰۳

اسپانیا تکرار شد. اما کشورهایی که دارای حکومت‌های پرنفوذی هستند، سعی دارند بر غلظت سیاست همکاری جویانه در مدیریت بحران‌های بین‌المللی بیفزایند و بعضاً تداوم این سیاست‌ها به کناره‌گیری رهبران منجر شده است. برای مثال، همکاری بریتانیا با آمریکا در جنگ‌های افغانستان و عراق سرانجام به کنار رفتن تونی بلر انجامید.

واقعیت این است که هم کشورهای اروپایی دارنده حکومت مقتدر (قوه مجریه) و هم دارنده پارلمان مقتدر (قوه مقننه) به منافع ملی و مسئولیت اجتماعی در قبال افکار عمومی‌بیش از سیاست‌های مشترک اروپایی می‌اندیشند. با توجه به اینکه پارلمان‌های کشورهای اروپایی تا حدودی به طور مستقیم در جریان مشارکت دولت‌ها در مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی هستند و بعضاً با برگزاری اجلاس رسمی و غیررسمی به این امر مبادرت می‌ورزند، نوعی تعامل بین دولت‌ها و پارلمان‌های اروپایی در امر مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی وجود دارد (Busek, 2009, p.100). نکته دیگر اینکه قدرت و وزن کشورهای اروپایی در پیشبرد مدیریت اروپایی بحران‌های بین‌المللی قابل ملاحظه است. کشورهای بریتانیا و فرانسه از وزن سیاست خارجی و

عراق شدند و همواره از اقدامات نظامی استقبال نمی‌کردند و خواهان حل و فصل مسائل عراق از طریق روش‌های مسالمت‌آمیز بودند و حتی در مقطعی جلساتی میان رؤسای جمهور سه کشور فرانسه، آلمان و روسیه تشکیل شد که در آنها عملاً با راهبردهای دولت ایالات متحد آمریکا در عراق مخالفت شد و استفاده از سازوکارهای سازمان ملل متحد و بهره‌گیری از کشورهای با نفوذ برای مدیریت بحران عراق توصیه شد، اما با تغییر دولت‌ها در ایتالیا، آلمان و فرانسه و پس از روی کار آمدن برلوسکونی در ایتالیا، مرکل در آلمان و سارکوزی در فرانسه، هر یک نقشی لجستیکی در بحران عراق بر عهده گرفته‌اند (Busek, 2009, p.13).

روشن است که کشورهای دارنده پارلمان قدرتمند با دولت‌های ائتلافی مواجه‌اند و تصمیمات مهم بر مبنای غلظت همکاری‌های بین‌المللی در مدیریت بحران‌ها می‌تواند با مخالفت جدی دیگر احزاب ائتلافی رو به رو شود. برای مثال، مشارکت ایتالیا در جنگ ۲۰۰۳ عراق با مخالفت پارلمان تحت حاکمیت چپ‌گراها به رهبری پرودی قرار گرفت و تصمیم به خروج آن نیروها از عراق گرفته شد. همین وضعیت پس از به قدرت رسیدن سوسیالیست‌ها در

آلمان از وزن تجارت خارجی برخوردارند و جزو کشورهای درجه اول اروپایی محسوب می‌شوند.

در شرایط انتقالی نظام بین‌الملل، اتحادیه اروپا در پی آن است که ایالات متحده را به چندجانبه‌گرایی قانع نماید و در مدیریت بحران‌های بین‌المللی در مناطق مختلف جهان سهم داشته باشد. این نگرش اتحادیه اروپا هم تلاشی برای کسب قدرت و نفوذ بیشتر در نظام بین‌الملل به شمار می‌رود و هم معرف آن است که این اتحادیه در نظر دارد همچنان خطوط نفوذ را در حوزه‌های مستعمراتی سابق حفظ کند. علاوه بر این، اتحادیه اروپا به واسطه تحولات داخلی و سیاست‌های دموکراتیک‌تری خود، به طور کلی، در پی مدیریت چندجانبه امور و ترجیح شیوه‌های مسالمت‌آمیز بر شیوه‌های خشونت‌بار است. در حقیقت، وضعیت دشوار تصمیم‌گیری در اتحادیه اروپا به لحاظ تعدد بازیگران تصمیم‌گیرنده و سازوکارهای نظارتی به راحتی فرصت حمایت از اقدام نظامی را به اتحادیه نمی‌دهد. برای فائق آمدن بر مشکلات این ساختار پیچیده، اتحادیه اروپا یک سیاستی دو وجهی را به تدریج در دستور کار خود قرار داده است. این سیاست از یک سو بر تصمیم‌گیری اتحادیه در مورد

ساختارهای مهم اتحادیه و نظام بین‌الملل تأکید دارد، و از سوی دیگر با تقسیم کار، امور حساس و بسیار مهم جهانی را به تعدادی از اعضای با نفوذ خود سپرده است. این امر در راستای حفظ نفوذ و قدرت اتحادیه اروپا در مسائل بین‌المللی اتخاذ شده است، امکان تصمیم‌گیری به ویژه در مورد سیاست‌های خشن را راحت‌تر می‌نماید؛ سیاست‌هایی که معمولاً از طریق اعضای مهم از جمله بریتانیا، آلمان و فرانسه در قالب گروه هشت، گروه ۲۰ و حتی تروئیکای اروپایی در خصوص برنامه اتمی ایران دنبال می‌شود.

۴- چین و مدیریت بحران

در دورانی که چین به تدریج رو به زوال می‌رفت و دستخوش استعمار از یک سو و جنگ داخلی از سوی دیگر بود و در واقع تا پیروزی انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۴۹، صحبت از سبک چینی مدیریت بحران نمی‌توانست چندان محلی از اعراب داشته باشد. نظام کمونیستی اولاً پدیده‌ای وارداتی و الگویی برگرفته از شوروی بود و ثانیاً در دهه‌های اولیه پس از پیروزی و تا زمان حیات مائو، فرهنگ گذشته چین را سراسر ارتجاع می‌دانست، چنان که کمونیست‌ها

امریکا به حریم هوایی چین را می‌توان نام برد.

مشخصه فرآیند تصمیم‌گیری در این نوع مدیریت به فرهنگ سیاسی، تعالیم حزبی، نقش بلامنازع رهبران و مهم‌تر از همه خصلت تصمیم‌گیری اجتماعی در کشور چین معطوف است. لازم به یادآوری است که برخلاف کشورهای غربی، اسناد و مدارک معتبری از جانب دولت چین در این زمینه منتشر نشده و سیستم بسته سیاسی آن کشور نیز مانع از انتشار کتب و مقالات مرتبط با مدیریت چینی بحران‌های بین‌المللی شده است. لذا مطالب گردآوری شده بیشتر حاصل نقطه نظرات پژوهشگران، محصل کنفرانس‌های خارجی و نیز برخی مقالات در این باره است.

دولت چین همواره از ابزارها و منابعی که در اختیار دارد، برای هدایت و چانه‌زنی در قبال بحران‌های بین‌المللی استفاده می‌کند و مطالعه این سوابق نیز می‌تواند موجب شناخت بیشتر از روش‌ها و ابزارهایی گردد که دولت چین در روندهای تصمیم‌گیری برای مدیریت بحران‌ها بهره می‌برد.

کنفوسیوس را مرتجع‌ترین فرد تاریخ چین لقب داده بودند. بنابراین، سخن گفتن از مدیریت چینی بحران در دهه‌های اولیه پس از انقلاب نیز نمی‌تواند چندان پایه‌ای در واقعیت داشته باشد. تنها پس از آغاز برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز و پیشرفت‌های سریع چین در دهه‌های اخیر - که با بحران‌های مختلفی توأم بود و نظام سیاسی توانست این بحران‌ها را با هوشمندی مدیریت کند - به تدریج ادبیاتی پیرامون سبک چینی مدیریت بحران‌های بین‌المللی به وجود آمد.

چین از آن دسته کشورهایی است که همواره با بحران‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مواجه بوده است و مدیریت بحران در چین نشئت گرفته از پیشینه تاریخی و فرهنگ و منش چینی‌ها می‌باشد. سبک و روش مدیریتی چینی تاکنون توانسته بحران‌های مختلفی را در عرصه روابط بین‌المللی و منطقه مدیریت کند. لازمه شناخت این نوع و سبک مدیریت، مطالعه سوابق تجربیات این کشور در رویارویی با این دسته بحران‌هاست. برای مثال، بحران تنگه تایوان، بحران بمباران سفارت چین در بلغراد و حادثه ورود غیرقانونی هواپیمای جاسوسی

۴-۱- رویکرد چین به مدیریت بحران

رهبری حزب و دولت چین همواره مسائلی چون عادی‌سازی روابط، ثبات‌سازی، سودمندی دوجانبه در مدیریت بحران‌های بین‌المللی را دنبال کرده است. این سبک از مدیریت بحران به دنبال چانه‌زنی است. این شیوه در مدیریت بحران چینی در جنگ ۱۹۹۱ کویت، بحران ۱۹۹۷ مالی شرق آسیا، رقابت هسته‌ای ۱۹۹۸ جنوب غرب آسیا، حادثه ۱۱ سپتامبر، بحران هسته‌ای کره شمالی و جنگ‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ افغانستان و عراق پیگیری شده است. منافع در حال رشد جهانی چین ایجاب می‌کند که سیاست تنش‌زدایی و ثبات‌سازی را در مدیریت بحران‌های بین‌المللی تعقیب کند. چینی‌ها توسعه را در بستر امنیت بین‌المللی دنبال می‌کنند. سیر تفکر استراتژیک و به تبع آن شیوه مدیریت بحران در چین تفاوت‌های آشکاری با غرب دارد. در غرب سنت تفکر استراتژیک از توسیدید در یونان باستان آغاز می‌شود و تا کلازویتس در دوران مدرن تداوم می‌یابد. اما در چین تفکر استراتژیک یک نماینده شاخص دارد و آن سون تزو است. او که در قرن ششم قبل از

میلاد کتاب هنر جنگ^{۱۱} را نوشت، بر خلاف نظریه‌پردازان غربی که تأکید بر صحنه نبرد و کسب پیروزی در آن دارند، بر عملیات روانی برای پیروزی در جنگ و تضعیف روحیه دشمن تأکید می‌کند. در واقع، او در کتاب مشهور خود بیش از آنکه بر پیروزی در جنگ تأکید کند، بر کسب پیروزی بدون توسل به جنگ تمرکز دارد. اما سنت تفکر استراتژیک در چین، برخلاف غرب، نمایندگانی ندارد که راه سون تزو را تداوم بخشند و میراث او را غنا بخشند. بنابراین، هنوز چینی‌ها او را برترین متفکر خود در حوزه مباحث استراتژیک، به ویژه مدیریت بحران و منازعه می‌دانند. تأثیرگذاری سون تزو بر تفکر استراتژیک چین هم‌سنگ تأثیرات کنفوسیوس در کلیت فرهنگ چینی است.

شاید بتوان مدیریت چینی در بحران‌های بین‌المللی را در این تعریف از مفهوم بحران خلاصه کرد که بحران یک «فرصت خطرناک» است. چینی‌ها در حل بحران‌های سه دهه اخیر از بحران سوم تایوان در ۱۹۹۶ تا بحران بمباران سفارت چین در بلغراد و تا بحران ورود جنگنده امریکایی به آب‌های سرزمینی این کشور در سال ۲۰۰۱، با هوشمندی از این فرصت‌های

11. The Art of War

که بر منافع چین تأثیر می‌گذارد، مبادرت ورزند. در همین چهارچوب است که حل و فصل اختلافات مرزی چین با اغلب همسایگان (چین از ۲۳ اختلاف مرزی خود با همسایگان، ۱۷ اختلاف را تاکنون حل و فصل کرده است) و نیز نقش آن در شکل‌دهی سازمان همکاری شانگهای و همکاری‌هایی که با کشورهای عضو آسه‌آن صورت داده است، قابل تحلیل می‌گردد.

همچنین در بازشناسی کلیت مدیریت چینی بحران‌های بین‌المللی می‌توان به ایدئولوژی و نظام سلسله‌مراتبی که از دیگر ستون پایه‌های این مدیریت است، اشاره کرد. ایدئولوژی ناسیونالیستی و مارکسیستی چینی و سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری اجتماعی در مدیریت مذکور به همراه مباحث فرهنگی و سیاسی، این نوع مدیریت را از دیگر سبک‌های مدیریت در روابط بین‌الملل متمایز کرده است. انقلاب فرهنگی در چین نیز موجب شد که رهبران چین تصور کنند که ایدئولوژی و سلسله‌مراتب حزبی می‌تواند دولت را بیش از گذشته در مدیریت بحران‌های بین‌المللی کمک نماید (Kaibin, 2007, pp.97-8).

بنابراین، امنیتی نگرستن نگاه غالب در کسب اقتدار در فرآیند مدیریت بحران‌های

خطرناک بهره برده‌اند. ویژگی اساسی سبک چینی مدیریت بحران‌های بین‌المللی که آن را از سایر سبک‌ها تا حدی متفاوت می‌سازد، به تأثیر استراتژی کلان - به کارگیری هدفمند تمام منابع قدرت در دسترس برای نیل به اهداف - بر سیاست خارجی به طور کلی و مدیریت بحران به طور خاص باز می‌گردد.

استراتژی کلان چین از دوره اصلاحات و سیاست درهای باز تاکنون با فراز و فرودهایی «توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی» بوده است. این استراتژی کلان، سیاست خارجی چین را در مسیر ثبات‌سازی در محیط امنیتی و ارتقای روابط با کانون‌های ثروت و قدرت قرار داده است. در این نوع سیاست خارجی، همکاری انتخاب استراتژیک برای مدیریت بحران به شمار می‌آید. بر همین مبناست که چینی‌ها از یک سو نوعی دیپلماسی پیشگیرانه را اتخاذ کرده‌اند (Gudgel, 2004, pp.1-4) تا کانون‌های بالقوه بحران‌خیز را در محیط امنیتی خود غیر فعال سازند و از دیگر سو با مطرح کردن «مفهوم نوین امنیت» (در قالب یک سند ملی) که بر چهار پایه همکاری، اعتماد متقابل، منافع مشترک و برابری قرار دارد سعی دارند با بسط همکاری با دیگران به مدیریت بحران‌های بین‌المللی

بین‌المللی است. دو نوع کلیت امنیتی در مطالعه امنیت ملی دیده می‌شود: مکتبی که منشأ تهدیدات و بحران‌ها را درون‌مرزی می‌بیند و مکتبی که سر منشأ آنها را تهدیدات و خطرات خارجی تصور می‌کند. فصل مشترک آن دو امنیتی نگرستن به آنهاست. امنیتی نگرستن حزب به مدیریت چینی بحران‌های بین‌المللی از مکتب دوم پیروی می‌کند. بحران تنگه تایوان، بحران هسته‌ای کره شمالی، بحران رقابت تسلیحاتی چین با هندوستان و نیز هند و پاکستان - پاکستان متحد چین است - بحران انرژی و وابستگی شدید توسعه اقتصادی چین به آن و از این قبیل با غلظت امنیتی در مدیریت چینی بحران‌های بین‌المللی نگرسته و محاسبه می‌شود (Kaibin, 2007, pp.97-8).

بنابراین، مدیریت مذکور واکنش و عکس‌العملی به تئوری تهدید از درون و برون مرزها از سوی اقتدار حزب و رهبری آن تعبیر و تفسیر می‌شود. این تئوری یک نگرش دوسویه امنیتی و اقتصادی است و مدیریت بحران‌ها را برای مقابله با این دو دسته از تهدیدات و بحران‌ها بسیج می‌کند. آسیب‌شناسی این نوع مدیریت نیز در ساختار و منابع آن دیده می‌شود. عمده تمرکز این نگرش دوسویه نیز ایالات متحده را هدف قرار

می‌دهد و آنگاه کشورهایی چون ژاپن، کره جنوبی، تایوان و هندوستان را حلقه‌های اتصال به امریکا در نظر می‌گیرد. مدیریت مذکور بیشتر پاسخ امنیتی اقتصادی به این دو دسته از تهدیدات است (Wuxinbo, 2007).

۴-۲- ساختار تصمیم‌گیری

چین در مدیریت بحران

حزب کمونیست چین نقش بلامنازعی در فرآیند تصمیم‌گیری مدیریت بحران‌های بین‌المللی دارد. فقدان خبررسانی و عدم انتشار واقعیت‌های بحران به مردم و پیامدهای ضدونقیض به طرف یا طرف‌های خارجی بحران‌های بین‌المللی یکی از مختصات این سبک از مدیریت است (Budgale, 2004, pp.1-3). ساختار مدیریت بحران‌های بین‌المللی در چین با مفهوم کارکردی رهبری در فرآیند تصمیم‌گیری از سوی ارگان حزبی همراه است. فرآیند سازمانی تصمیم‌گیری حزب نیز بر اجماع در درون صدر هیئت رئیسه استوار است. این نوع مدیریت مدعی است که این فرآیند مانع از تصمیم‌گیری عجولانه و واکنش غیرعقلایی نسبت به بحران‌های بین‌المللی می‌شود (Christensen, 2006).

معمولاً زمانی که چین با بحران مواجه می‌شود، رهبری حزب در اولین واکنش علنی خود در قبال بحران‌های بین‌المللی مواضع حزبی خود را اعلام می‌کند و تلاش می‌کند با استفاده از ابزارهای خاص خود افکار عمومی از آن حمایت نماید. مقامات زیر دست نیز برای انتقال پیام و پیامدهای حساس به مقامات بالا برای تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی نیز جانب احتیاط را رعایت می‌کنند که مبادا اخباری خلاف سیاست‌ها به بالا منعکس شود. معیارها و روش‌های متضادی برای این نوع مدیریت اتخاذ می‌شود که نتایج معکوس و زیانباری داشته است (Deng, 2006, pp. 186-9). برای مثال، دولت چین در مواجهه با بحران سارس به شدت آن را انکار و مانع از رسوخ و نفوذ اخبار این پدیده خطرناک به افکار عمومی شد، اما با فشار افکار عمومی در پی انتشار اخباری از آن توسط رسانه‌های خارجی، دولت چین مجبور به واکنش در قبال آن شد. در واقع، رهبری حزب نیز در این مورد سیاست عدم پاسخگویی و عدم شفافیت را در پیش گرفته بود.

ابتکار جدید رهبری حزب در تقویت نهادی مدیریت چینی بحران‌های بین‌المللی توسعه طرح یکپارچه‌سازی پاسخ‌های

واقعیت این است که چین پس از جنگ سرد چندان با خطر تهدیدات خارجی روبه‌رو نبوده است، بلکه عمدتاً مسائل داخلی، حوادث طبیعی، فجایع صنعتی و معدنی و مهم‌تر از همه شورش‌های داخلی و بحران‌های اقتصادی و سیاسی این کشور را تهدید می‌کنند. کالبدشکافی رهبری در این نوع مدیریت بدین معناست که سیستم بسته سیاسی در چین تنها به دنبال نیروهای وفادار سیاسی است که فاقد هرگونه تعهد در زمینه شفاف‌سازی و پاسخگویی به مردم هستند و فقط به هرم قدرت پاسخگو می‌باشند. طبیعی است که این سبک از مدیریت فاقد رویه‌های استاندارد حکومتداری خوب است.

آسیب‌شناسی این سبک از مدیریت ظرفیت محدود حکومتی را همراه با نواقص و کمبودها در امر توانمندی‌های لازم برای مواجهه با بحران‌های بین‌المللی نشان می‌دهد. محدودیت‌های ساختاری و منابع از علائم بیمارگونه مدیریت مذکور است. این علائم مانع از توسعه همه‌جانبه سیستم مدیریت مؤثر بحران‌های بین‌المللی در چین شده و ریشه و منشأ آن نیز تمرکز قدرت در رأس حزب می‌باشد. از همین‌رو، افکار عمومی بر روی تصمیمات تأثیر زیادی ندارد.

اضطراری به بحران‌هاست. شورای دولتی چین در سال‌های ۲۰۰۵ - ۲۰۰۴ طرح ملی برای پاسخ‌های اضطراری را با هدف پیشگیری از حوادث غیر منتظره تهیه کرد. منظور از این طرح ارائه مکانیسم پیش‌بینی و پاسخگویی به شکل یکپارچه و ملی به بحران‌های بین‌المللی و نیز بحران‌های داخلی است. این طرح از سوی رهبری حزب برای برطرف‌سازی موانع ساختاری و منابع در امر مدیریت مذکور ارائه شده است. این طرح کلیه وزارتخانه‌ها را به همکاری در این زمینه موظف می‌کند و وزارت امور داخلی سرپرستی این طرح و مدیریت بحران را بر عهده دارد. در صورت وقوع بحران‌های بین‌المللی ابعاد داخلی آن بر عهده وزارت امور داخلی است و نیز وزارتخانه‌های امور خارجه، امنیت و غیره نیز از بعد خارجی در این طرح و مدیریت بحران‌های بین‌المللی شرکت می‌کنند. اداره مدیریت ملی امور اضطراری به طور رسمی در سال ۲۰۰۵ برای مواجهه با بحران‌های بین‌المللی تأسیس شد. همکاری‌های درون‌سازمانی و هماهنگی‌های لازم با شورای دولتی و نمایندگان حزب از جمله وظایف این اداره است. قانون اساسی چین نیز شرایط فوق‌العاده‌ای را در قبال بحران‌های حساس بین‌المللی از جمله بحران

مالی و حمله نظامی پیش‌بینی کرده است (Deng, 2006, pp. 186-9). بنابراین، پیش‌بینی آنکه اداره مذکور در رویارویی با بحران‌های بین‌المللی چگونه عمل خواهد کرد، بسیار مشکل است و لازمه این کار نیز درک و شناخت بیشتر از واکنش حزب و رهبری حاکم بر دولت است. از منظر فرهنگی و سیاسی، ملت چین از سنت تصمیم‌گیری جمعی و اجماعی پیروی می‌کند و اطاعت سلسله‌مراتبی از خانواده تا عالی‌ترین سطوح اجتماعی ریشه در تربیت و تعالیم چینی دارد. به طور خلاصه، ویژگی متمایزکننده روش چینی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی را می‌توان از یک سو در تأثیر استراتژی کلان این کشور بر رویکرد آن در مدیریت بحران‌ها و از دیگر سو در ثبات سیاست‌گذاری‌های کلان بیان کرد. در ارتباط با مؤلفه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در مدیریت بحران، در چین برخلاف لیبرال دموکراسی‌ها فرایند تصمیم‌گیری استراتژیک اولاً متمرکز است و ثانیاً رسانه‌ها و افکار عمومی تأثیر چندانی بر آن ندارند و روندها و شرایط پس از دوران جنگ سرد بر فرایند تصمیم‌گیری تأثیر زیادی نداشته و روند قبلی استمرار یافته است. از این‌رو، رهبران یا نخبگان حاکم که

پیش بردند. شاید به قول توماس شلینگ از جمله علل مهم در ریشه‌یابی این مسئله یعنی توسل روس‌ها به قوه قهریه، ترس آنها از شکست و ناکامی در حل‌وفصل صلح‌آمیز آن بحران باشد. در واقع، عدم امنیت روانی و برداشت ذهنی تصمیم‌گیرندگان آنها را به سوی اتخاذ این روش پیش می‌برد. روس‌ها با نگاه حاصل جمع صفر و بازی برد - باخت به مدیریت بحران‌های بین‌المللی نگاه می‌کنند. استراتژی رفتار بین‌المللی روس‌ها از دیر باز تاکنون این بوده است که می‌توان با داشتن کارت‌های برنده با قدرت در پشت میز مذاکره نشست. مصداق جدید این امر حمله نظامی روسیه به گرجستان در سال ۲۰۰۸ بر سر اوستیای جنوبی است که از جمله بحران‌های سرزمینی و قومی است. از جمله مثال‌های تاریخی از این دست، می‌توان به مداخله مشترک نظامی شوروی و کوبا در سال ۱۹۷۸-۱۹۷۷ در اتیوپی، مداخله نظامی شوروی در آنگولا، تلاش شوروی برای استقرار تأسیسات موشکی در سال ۱۹۶۲ در خاک کوبا، و تهاجم نظامی آن کشور در سال ۱۹۷۸ به خاک افغانستان با هدف در دست داشتن کارت برنده برای مذاکره و چانه‌زنی با امریکا اشاره کرد. در بحران ۱۹۶۱ دیوار برلین، امریکا و شوروی تا سر حد یک

تجلی آن حزب کمونیست است، قادر به سیاستگذاری کلان و دراز مدت بوده و بحران‌ها را نیز در چهارچوب این سیاستگذاری مدیریت می‌کنند.

تجربه گذشته به چین آموخته که در قالب فرهنگ استراتژیک خود در راستای حفظ سهم بیشتر در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای بکوشد و در این رهگذر بیشتر از چانه‌زنی استفاده کند. علاوه بر این، تجربه ناموفق چین در خارج از منطقه، به این کشور آموخته که حتی‌الامکان در بحران‌های فرامنطقه‌ای حضور نداشته باشد. همچنین، این انزواگرایی و منطقه‌گرایی چین عمدتاً متأثر از یک تصمیم استراتژیک چینی نیز می‌باشد: ظهور مسالمت‌آمیز. در راه این هدف، چین نفوذ بیشتر را به دو طریق دنبال می‌کند: توازن نرم با ایالات متحده در جهت قانع کردن این کشور به رعایت ملاحظات سیاسی و نظامی چین، و بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی نفوذ به ویژه از این حیث که اقتصاد چین بسیار کم آسیب‌پذیرتر نشان داده و همچنان ظرفیت‌های رشد را حفظ کرده است.

۵- روسیه و مدیریت بحران

روس‌ها در دوران جنگ سرد بحران موشکی کوبا را تا آستانه یک جنگ اتمی

اولیتماتوم نظامی و بسیج نیروها پیش رفتند. در بحران ۱۹۴۵ آذربایجان ایران، ایالات متحده برای تحت فشار قرار دادن شوروی برای خروج از اراضی اشغالی ایران، به اولیتماتوم اتمی دست زد. روس‌ها در نظر داشتند تا با در دست داشتن نواحی تحت اشغال خود در دوران جنگ جهانی دوم در روند مذاکره با غرب به ویژه با امریکا از وضعیت متوازنی برخوردار شوند.

جرج مارشال وزیر خارجه وقت امریکا در این باره می‌گوید: «رهبران شوروی تصور کردند که با در دست داشتن قدرت نظامی و تا سر حد خطر رفتن می‌توانند پیش شرط‌های مذاکره و گفت‌وگو را تعیین کرده و حریف را غافلگیر کنند.» ریچارد پاپیز در این باره می‌گوید: «ادراک رهبران شوروی در سیاست خارجی، امنیت ملی و مدیریت بحران‌های بین‌المللی متشکل از عناصر اغراق‌آمیز قدرت نظامی اتحاد جماهیر شوروی بود. آنها هنر دیپلماتیک را فراموش کرده و هنر جنگ را در گفت‌وگوهای بین‌المللی به رخ امریکا و غرب می‌کشیدند و بیشتر به نظامی کردن سیاست می‌پرداختند» (Adomeit, 1982, p.9).

برژینسکی و هانتینگتون علاوه بر مسائل فوق، به ویژه عنصر اغراق‌آمیز نظامی، از

عنصر ایدئولوژی در طرز تفکر رهبران شوروی در مواجهه با بحران‌های بین‌المللی نام برده‌اند. از منظر این دو، رفتار ایدئولوژیک بر سیاست امنیت ملی اتحاد شوروی سیطره کامل داشت. در دوران اتحاد جماهیر شوروی، ایدئولوژی، خط قرمز در رفتار خارجی روس‌ها بود و عدول از آن جرم تلقی می‌شد و خیانت به آرمان پرولتاریا تعبیر می‌گردید و عبور دشمن از آن به منزله تجاوز به ارزش‌های ایدئولوژیک تعبیر می‌شد و فقط جنگ می‌توانست آن را متوقف سازد (Herman, 1985, p.21).

۵-۱- رویکرد روسیه به مدیریت بحران

مدیریت روسی بحران‌های بین‌المللی متأثر از سنت تاریخی رفتار روس‌ها در سطح بین‌المللی است. این نوع مدیریت قدمت تاریخی و سرزمینی از روس‌های تزاری، روس‌های شوروی و روسیه فعلی دارد و برآیند آنها بروز یک رفتار مشترک سیاسی از زمان تزارها تاکنون است. می‌توان این رفتار مشترک سیاسی را استراتژی رفتار بین‌المللی روس‌ها نیز نامید. این رویکرد و لایه‌های این استراتژی که در سطح ملی بر رفتار مخاطره‌آمیز روس‌ها و بر ستون پایه‌های ایدئولوژیکی، قدرت نظامی و ژئوپلیتیک

گذشته دیپلماسی تسلیحاتی و اقتصادی از ستون پایه‌های این مدیریت به شمار می‌روند (Adomeit, 1982, p. 55). به طور کلی، چه پیش از فروپاشی شوروی و چه پس از آن، پاسخ به بحران‌هایی که کمترین تهدید را برای امنیت ملی روسیه و یا منافع استراتژیک این کشور به دنبال داشته‌اند، در وهله نخست از طریق به کارگیری قدرت نظامی و یا تهدید به آن صورت گرفته است. به عبارت دیگر، واکنش اولیه روس‌ها به بحران همواره سخت‌افزاری و مقابله‌جویانه بوده است.

آخرین نمونه از این دست رفتارها، واکنش‌های مختلفی است که روسیه در فاصله سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ به طرح استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در اروپای شرقی و همچنین رفتارهای تحریک‌آمیز گرجستان نشان داد. پاسخ روس‌ها به این دو موضوع طیف وسیعی از اقدامات نظامی تا تهدید به اقدام نظامی را شامل می‌شد. خروج یکجانبه از پیمان نیروهای متعارف اروپا نشانه‌روی موشک‌ها به سمت اروپای شرقی، تهدید به استقرار موشک‌های اسکندر در شهر کالینینگراد و نهایتاً حمله نظامی به خاک گرجستان در اوت ۲۰۰۸ نمونه‌هایی از پاسخ روس‌ها به تهدیدات و بحران‌ها تلقی می‌شود.

سیطره دارد، قابل شناسایی است (Adomeit, 1982, pp. 16-19). این استراتژی خطرناک و تهاجمی بوده و حافظه تاریخی ملامت از این خطرات را در خود ثبت کرده است. انگیزه تهاجمی در اتخاذ این نوع استراتژی گسترش‌طلبی ارضی، مرزی، سرزمینی و مداخلات نظامی است. روس‌های تزاری به توسعه‌طلبی سرزمینی در آن سوی قفقاز و آسیای مرکزی پرداختند و حتی تیر ترکش آنها هرات و بخش‌هایی از سرزمین ایران را در عصر قاجار گرفت. روس‌های شوروی نیز به مداخله نظامی در بحران بهار پراگ، آلمان شرقی و لهستان در دهه ۱۹۶۰ میلادی متوسل شدند. روس‌های عصر شوروی در واکنش به بحران افغانستان در سال ۱۹۷۸ به حمله نظامی مبادرت ورزیدند. مدیریت روسی بحران‌های بین‌المللی به محض مشاهده ضعف طرف بحران در امر چانه‌زنی برای کسب امتیازات بیشتر به زور متوسل می‌شود. هر چه کشور طرف بحران به مرزهای روسیه نزدیک‌تر باشد، امکان حمله نظامی به آن نیز بیشتر می‌شود. مصادیق تاریخی این امر افغانستان دهه ۱۹۷۰، چکسلواکی، لهستان و آلمان شرقی دهه ۱۹۶۰ و گرجستان در سال ۲۰۰۸ است. امروزه، دیپلماسی تسلیحاتی و انرژی و در

البته می‌توان رفتار روس‌ها در مواجهه با بحران‌ها را در فضای فرهنگی و هنجاری نیز مورد مطالعه قرار داد. مؤید این امر عدم عقب‌نشینی روس‌ها بر سر مسایل استراتژیک است. این امر در دوران شوروی سابق و روسیه فعلی به نحو یکسانی جریان داشته است. در فضای جنگ سرد، نظام حاکم بر روابط بین‌الملل و سیستم بین‌المللی، هنجاری، فرهنگی و ایدئولوژیکی بود و مسائلی چون جنگ، صلح، امنیت، عدالت و منافع ملی براساس این بستر فرهنگی توضیح و تشریح می‌شد. این همان تعریفی بود که اتحاد شوروی از دشمن، دوست، متحد و رقیب ارائه می‌کرد. اکنون نیز در روسیه تعریف مشابهی از مفاهیم مذکور ارائه می‌شود، با این تفاوت که غلظت ایدئولوژیک و تعابیر و تفاسیر این دسته مفاهیم اندک است، اما هدف احیای قدرت روسیه را دنبال می‌کند. تصویر هنجاری آن دوران تصویری اغراق‌آمیز از قدرت نظامی با هدف مرعوب ساختن دیگران است. از درون‌مایه رابطه سیاست و فرهنگ، اسطوره و سیاست‌ظاهر می‌شود. اسطوره احیای قدرت تاریخی روسیه و احیای قدرت بلامنزاع اتحاد شوروی، مقولات مشترک فرهنگی و هنجاری در مدیریت روسی بحران‌های بین‌المللی آن

دوران و دوران فعلی روسیه است. یک شباهت دیگر در مدیریت روسی بحران‌های بین‌المللی مقولات متحد‌المركزی به نام ایدئولوژی و تکنولوژی است. در آن دوران و در حال حاضر نیز تکنولوژی نظامی و برآورد استراتژیک از ذهنیت ایدئولوژی‌گرای کمونیستی روس‌های اتحاد شوروی و ذهنیت ایدئولوژی‌گرای ناسیونالیسم روسی، روسیه فعلی را فرا گرفته است. همواره نوعی پیوند تاریخی بین تکنولوژی نظامی، انرژی و ایدئولوژی در مدیریت روسی بحران‌های بین‌المللی وجود داشته است. تکنولوژی تسلیحاتی و انرژی از ابزارهای قدرت روس‌ها به شمار می‌روند. توسعه روابط استراتژیک با برخی کشورهای امریکای لاتین، همکاری‌های استراتژیک با چین و هند، دیپلماسی تسلیحاتی و انرژی با برخی کشورهای خاورمیانه و مهم‌تر از همه سیاست تلافی‌جویانه انرژی در قبال اروپا از ستون پایه‌های نامبرده‌شده در مدیریت روسی بحران‌های بین‌المللی است (Alexander, 2005, pp. 14-16).

۵-۲- ساختار تصمیم‌گیری روسیه در مدیریت بحران

در گونه‌شناسی فرآیند تصمیم‌گیری در مدیریت روسی بحران‌های بین‌المللی در

کمونستی در تصمیمات دوران پس از جنگ سرد تأثیرگذار است. از این رو، برخی از تحلیلگران معتقدند که ایدئولوژی کمونیسم و ساختار حزبی در مدیریت روسی بحران‌های بین‌المللی به شکل جدید تبلور یافته است. مهم‌ترین نکته مشترک آن دو تصور اغراق‌آمیز از قدرت نظامی و پیش بردن بحران‌ها تا سر حد خطر جنگ می‌باشد. در گذشته مبارزه با امپریالیسم تعقیب می‌شد و امروز احیای قدرت روسیه دنبال می‌شود (Herman, 1985).

در مجموع، روسیه پس از جنگ سرد پذیرفته است که قدرتی منزوی است و حداکثر در سطح منطقه‌ای یک قدرت بزرگ به شمار می‌رود. روسیه قدرتی است که در حد واسط چین و اتحادیه اروپا قرار دارد. از یک سو، فاقد قدرت اقتصادی چین است و از این رهگذر نمی‌تواند نفوذ درخوری به دست آورد، و از سوی دیگر، از سطح گسترده روابطی که اتحادیه اروپا با بسیاری از نقاط جهان و به ویژه با ایالات متحده دارد، برخوردار نیست. با این حال، روسیه نشان داده که سیاست سخت‌گیرانه‌ای در مدیریت بحران‌های بین‌المللی دنبال می‌کند. در سطح منطقه‌ای، این کشور به راحتی حضور و نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای را نمی‌پذیرد و در

دوران جنگ سرد عناصر سازمانی و بوروکراتیک مانند ارتش سرخ و حزب کمونیست اتحاد شوروی و سرویس اطلاعاتی شوروی^{۱۲} نقش اساسی داشتند و امروزه نیز دولتمردان روسیه از سرویس‌های امنیتی و ارتش در امور دولتی بهره می‌برند. در دوران جنگ سرد منظومه تصمیم‌گیری سیاست‌های داخلی و خارجی زیر نظر حزب بود. سیاست امنیت ملی با نظر پولیت بورو تدوین می‌شد و پرسنل تعیین شده در مدیریت بحران‌های بین‌المللی بیشتر نقش نیابتی ایفا می‌کردند و طبق دستورالعمل رفتار می‌کردند و از خود اختیار و اراده‌ای نداشتند. تصمیم‌گیری در مدیریت روسی بحران‌های بین‌المللی تابع سلسله‌مراتب اداری بود و افراد منتصب تصمیم‌گیری می‌کردند. امروزه، در دوران روسیه جدید، مکانیزم تصمیم‌گیری نسبت به گذشته تغییر کرده است و رئیس جمهور و شورای عالی امنیت ملی کشور در این امور دخالت دارند. البته از زمانی که پوتین بعد از ریاست جمهوری پست نخست‌وزیری را در اختیار گرفت، او نیز یکی از مهره‌های کلیدی تصمیم‌گیری محسوب می‌شود. البته ذهنیت گذشته، پیشینه تاریخی و روش‌های دوران

12. KGB

سطح فرمانطقه‌ای هم تا حدود زیادی ابزارهای کافی برای متوازن کردن ایالات متحده در اختیار دارد و از نتایج بازیگری خود در این زمینه توقع دارد که ایالات متحده جایگاه بالاتری در عرصه بین‌المللی برای مسکو در نظر بگیرد و یا دست‌کم سیاست‌های چندجانبه‌گرایانه‌ای در پیش بگیرد تا حداقل نفوذ و قدرت روسیه تضمین شود. این تجربه و نگرش روسیه تا حدود زیادی متأثر از سیاست‌های هویتی این کشور است که ساختار تصمیم‌گیری در روسیه را در موقعیتی قرار می‌دهد که به جایگاه «ابرقدرتی» و یا «قدرت بزرگ بودن» بیندیشد. در نتیجه، روسیه برخلاف چین چندان به نگرش نرم در مدیریت بحران‌ها اعتقاد ندارد و سخت‌گیرانه تلاش می‌کند به جایگاه پادشده دست یابد.

فرجام

قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی پس از جنگ سرد شرایط خاصی دارند. از یک سو، در حال گذار از یک نظم بین‌المللی نامطمئن هستند و در این راه، در رقابتی سخت گرفتارند. در این رقابت، آنها هم در پی بحران‌آفرینی‌اند و هم در پی حل‌وفصل آن که قضیه را بیشتر به یک بازی شبیه می‌سازد. این رقابت سخت و بازی‌گونه

برخلاف دوران جنگ سرد، عمدتاً نه بر سر کسب امتیاز و منافع، بلکه بر سر تغییر یا حفظ نظم بین‌المللی و یافتن جایگاهی بهتر یا حفظ جایگاه کنونی است. از سوی دیگر، به واسطه آزادسازی‌های سیاسی و امنیتی که در فضای پس از جنگ سرد صورت گرفته، دستور کار امنیتی قدرت‌های بزرگ سنگین‌تر شده است و در بسیاری از موارد، بحران‌ها بیش از حد توان این قدرت‌ها بروز می‌کند و گاه همکاری همه آنها با یکدیگر نیز نمی‌تواند به حل این بحران‌ها بینجامد. بحران‌های مربوط به تروریسم (به ویژه در مورد القاعده و در افغانستان)، گسترش سلاح‌های هسته‌ای، و این اواخر، بحران اقتصاد جهانی در زمره این موارد می‌باشند.

بنابراین، در دوران بعد از جنگ سرد، روندهای پیچیده‌ای از مدیریت بحران حاکم شده است که طی آن، قدرت‌های بزرگ یکدیگر باید با هم رقابت کنند و هم در چهارچوب یک دغدغه جهانی برای رفع مشکلاتی نظیر تروریسم با یکدیگر همکاری نمایند. در این روندهای پیچیده، مدیریت بحران‌های بین‌المللی تا حدود زیادی تابع میزان قدرت و نفوذ هر یک از این قدرت‌های بزرگ است. مهم‌ترین متغیر آن است که چه منافعی از قدرت بر سر مدیریت هر بحران

شیوه مدیریت بحران اروپایی در مقایسه با مدیریت بحران امریکایی، عبارت از تقسیم کار و کاهش خطرات معطوف به یک کشور است. اقدام جمعی در مدیریت بحران، ریسک‌های ناشی از آن را میان کشورهای دخیل توزیع می‌کند. البته نمی‌توان مؤلفه‌هایی مانند توان اقتصادی، حوزه نفوذ سیاسی و استفاده از امکانات مشترک را در اتخاذ این سبک از مدیریت بحران نادیده گرفت. مدیریت بحران اروپایی هدف کسب اعتبار بیشتر و استفاده از قدرت نرم به منظور نقش‌آفرینی بیشتر در عرصه بین‌المللی را تعقیب می‌کند و مبتنی بر همکاری‌های بین‌المللی، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و هویت مشترک اروپایی می‌باشد. در دوران پس از جنگ سرد، فرهنگ استراتژیک اروپا بر استفاده از قدرت نرم و ساختار تصمیم‌گیری دموکراتیک‌تر استوار شده است و ضمن همکاری با امریکا به دنبال چندجانبه‌گرایی به منظور ارتقای جایگاه بین‌المللی خود می‌باشد.

ایدئولوژی ناسیونالیستی و مارکسیستی چینی و سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری به همراه پیشینه فرهنگی، وجه تمایز مدیریت بحران چینی با سبک‌های دیگر در مدیریت بحران است. سازوکارهای مدیریت بحران چینی با

مطرح می‌باشد. پس از آن، در مجاورت یا عدم مجاورت بحران‌ها بودن، و تنوع قدرت مرتبط با نوع بحران از حیث اینکه بحران امنیتی باشد یا اقتصادی و سیاسی، از جمله عوامل مهم و تعیین‌کننده در مسیر بحران‌های بین‌المللی در دوران اخیر است. در چنین شرایطی، بررسی اهداف و رویکرد چهار قدرت بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی می‌تواند چراغ راهی بر تحلیل اهداف قدرت‌ها برای مدیریت بحران در شرایط انتقالی نظام بین‌الملل باشد.

مدیریت بحران‌های بین‌المللی در رویکرد امریکایی تلفیقی از یکجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی است که با هدف تحقق منافع ملی، امنیت بین‌الملل و نفوذ بیشتر در عرصه بین‌الملل صورت می‌گیرد و این مهم با استمداد از توانایی‌های سازمان‌های غیردولتی، دیپلماسی دو و چندجانبه و قابلیت‌های نظامی به اشکال و انحاء مختلف تحقق می‌پذیرد. فرهنگ استراتژیک و ساختار تصمیم‌گیری امریکا در مداخله در بحران‌های بین‌المللی همچنان استمرار یافته، اما در دوران پس از جنگ سرد همواره هدف تثبیت رهبری امریکا در جهان را دنبال کرده است.

مفهوم کارکردی رهبری در فرآیند تصمیم‌گیری از سوی ارکان حزب همراه است. تصمیم‌گیری متمرکز و رسانه‌ها و افکار عمومی تأثیر چندانی بر آن ندارد. دولت چین با هدف تحقق اهداف اقتصادی در مدیریت بحران همواره امنیت و ثبات را مد نظر قرار داده و به دنبال چانه‌زنی در جهت تحصیل منافع بیشتر می‌باشد. در این سبک از مدیریت بحران، استراتژی کلان بر سایر سیاست‌ها مقدم است و برای نیل به آن از تمامی منابع قدرت نرم استفاده می‌شود. پس از دوران جنگ سرد، فرهنگ استراتژیک چین بر مبنای پرهیز از جنگ و ساختار تصمیم‌گیری متمرکز استمرار یافته است. چندجانبه‌گرایی و ارتقای جایگاه بین‌المللی حول محور همکاری‌های اقتصادی از رویکردهای جدید چین محسوب می‌شود.

در مدیریت بحران بین‌المللی با رویکرد روسی استفاده از قدرت نظامی، ایدئولوژی، اقتصاد و تکنولوژی نظامی همواره نقشی تأثیرگذار داشته است و در دوران جدید در مدیریت بحران بین‌المللی از قدرت نظامی و دیپلماسی انرژی با هدف احیای قدرت روسیه استفاده می‌شود. احیای قدرت تاریخی روسیه و گسترش نفوذ در حوزه نفوذ شوروی سابق به ویژه در مناطق پیرامونی از اهداف اساسی

در مدیریت بحران روسی می‌باشد. فرهنگ استراتژیک روسیه مبتنی بر استفاده از قدرت نظامی و ساختار تصمیم‌گیری متمرکز همچنان استمرار یافته است، اما چندجانبه‌گرایی با هدف احیای قدرت روسیه، رویکرد جدید روسیه را تشکیل می‌دهد.

به طور کلی، تحول ساختار نظام بین‌الملل دو نوع چالش را در زمینه مدیریت بحران‌های بین‌المللی پیش‌روی قدرت‌های بزرگ قرار داده است. از یک سو، نظم سابق بر هم خورده و قدرت‌های بزرگ در پی حفظ موقعیت پیشین و سپس ارتقای آن هستند و در این راه، یکدیگر را تحت فشار قرار می‌دهند. از سوی دیگر، نظام بین‌الملل به دنبال این تحول، میزانی از آزادی را تجربه می‌کند که خود به نوعی بی‌نظمی منطقه‌ای انجامیده و دستور کار امنیتی قدرت‌ها را در محیط منطقه‌ای افزایش داده است. به عبارت دیگر، هر یک از قدرت‌ها با بحران‌های متعددی در محیط خود مواجه‌اند که از جنس بحران‌های پیشین نیست. آزادسازی‌های گسترده سیاسی که در این زمینه صورت گرفته، حجم زیادی از کشورهای نوظهور را در پی داشته و تلاش‌های گسترده برای برقراری دموکراسی در داخل این کشورها، سیاست‌های خارجی

منابع لاتین

2. Adomeit, Hannes (1973), "Soviet Risk Taking and Crisis Behaviour, From Confrontation to Coexistence?" *Adelphi Paper*, No. 101, International Institute of Strategic Studies.
3. Alexander, Arthur J. (1984), "Modeling Soviet Defense Decision Making," in Jiri Valenta and William C. Potter (eds) *Soviet Decision Making for National Security* London; Boston: George Allen and Unwin.
4. Busek, Erhard (2009), "Too Little, Too Late: Europe Needs Better Crisis Management", *Korber Policy Paper*, No.7.
5. Caldwell, Dan (1989), "The Cuban Missile Affair and the American Style of Crisis Management", *Parameters*, Vol.XIX.No.1.
6. Caporaso, James (1997), "Across the Great Divide: Integrating Comparative and International Politics", *International Studies Quarterly*, No.41.
7. Christensen, Thomas J. (2006), "Windows and War", *China's Foreign Relations: Essays in Honor of Allen S. Whiting*, Stanford, Ca.: Stanford University Press.
8. Cosgrove, Carl (2001), *Europe, Diplomacy and Development*, New York: Palgrave.

بسیار رقیبی پدید آورده که حاصل آن تاکنون حجم زیادی از بحران‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و حتی اجتماعی بوده است.

در نتیجه این تأثیر قدرتمند ساختار نظام بین‌الملل بر قدرت‌های بزرگ، این قدرت‌ها رقابت بسیار منعطفی را تجربه می‌کنند. این رقابت در به چالش کشیدن ایالات متحده در فرصت‌های مناسب و نیز در یاری جستن از قدرت‌های فرامنطقه‌ای و نهادهای بین‌المللی برای حل و فصل فهرست بی‌شماری از بحران‌های مختلف تجلی می‌یابد. بحران‌های افغانستان، عراق، و حتی فلسطین، نشان داده است که اینها بحران‌هایی بسیار پیچیده‌اند و به راحتی با تمرکز قدرت در یک یا دو قطب پایان نمی‌یابند. بنابراین، دورنمای بسیار پیچیده‌ای از رقابت و همکاری برای این قدرت‌ها می‌توان ترسیم کرد.

منبع فارسی

۱. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۳)، «فرهنگ، قدرت و دموکراسی»، در: *جهانی شدن، قدرت و دموکراسی*، گردآوری مارک پلاتنر و الکساندر اسمولار، ترجمه سیروس فیضی و احمد رشیدی، تهران: انتشارات کویر.

17. Perret, Quentin (2006), "The European Union and Crisis Management", *European Issues*, Robert Schuman Foundation, No.22.
18. Waltz, Kenneth (2000), "Structural Realism after the Cold War", *International Security*, Vol.25. No.1 (Summer)
19. Wuxinbo (2007), "Understanding Chinese and U.S. Crisis Behavior", *The Washington Quarterly*, No.8. (Winter)
9. Dannereuther, Ronald and John Peterson (2006), "Security Strategy as Doctrine" in Ronald Dannereuther and John Peterson (eds), *Security Strategy and Transatlantic Relations*, London: Routledge.
10. Deng Yong (2006), "Reputation and the Security Dilemma: China Reacts to the China Threat Theory" in Alastair Iain Johnston and Robert Ross (eds), *New Approaches to the Study of China's Foreign Policy*, Stanford, Ca: Stanford University Press.
11. "EU Crisis Response Capability Revisited" (2005), *Crisis Group Europe Report*, No.160.
12. Gudgle, Andy (2004), "Chinese Crisis Management", *The Heritage Foundation* No.1-3.
13. Herman, Richard K. (1985), *Perceptions and Behavior in Soviet Foreign Policy*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
14. Houben, Marc (2005), *International Crisis Management: The Approach of European States*, London: Routledge.
15. Kaibin, Zhong (2007), "Crisis Management in China", *China Security*, Winter.
16. Neack, Laura (2003), *The New Foreign Policy: US and Comparative Foreign Policy in the 21st Century*, Lanham, Maryland: Rowman and Littlefield Publishers.